

بين الملل



رسوایی «تیغه محافظتی»

عملیات ناتمام اسرائیلی‌ها علیه غزه ادامه دارد

کشته شدن ۳ شهرك‌نشین ساكن سرزمین‌های اشغالی و متهم کردن حماس به دست داشتن در این حادثه بهانه مناسبی را برای کابینه افراطی نتانیاهو مهیا کرد تا جنگ دیگری را علیه ساکنان غزه به‌راه بیندازد؛ جنگی که آن را «تیغه محافظتی» نام نهاده و تاکنون بیش از ۴ هزار کشته و زخمی بر جای گذاشته است. با این حال دستیابی مقاومت فلسطین به تجهیزات نظامی جدید سبب شده که آنها مانند جنگ ۲۲ روزه مراکز مهم و شهرهای رژیم صهیونیستی را مورد هدف قرار دهند و از همین رو نام عملیات خود را «بنیاد استوار» بنامند. هر چند صهیونیست‌ها هدف خود را نایب‌ودی توان رزمی حماس و همچنین از بین بردن تونل‌های مقاومت قرار داده بود اما اینک و با گذشت بیش از یک ماه از آغاز جنگ این مهم محقق نشده و شاید همین امر سبب برپایی مذاکرات صلح شده است. برندگان و بازندگان این جنگ، چرایی آغاز و همچنین طولانی شدن این جنگ از جمله مواردی است که در پرونده پیش‌رو مورد بررسی قرار می‌گیرد. ❏





مقاومت در برابر ذالت

برندگان و بازندگان جنگ غزه چه کسانی هستند؟

نمی‌کند، بلکه مقاومت را باید نشانه مظلومیت و تحرک عملیاتی مجموعه‌هایی دانست که موقعیت خود را برای رویارویی امنیتی با صهیونیسم و حکومت اسرائیل در شرایط عدم توازن ارتقاء می‌دهد. از ژانویه ۲۰۰۹ به بعد موج جدیدی از تلاش سازمان‌یافته برای افزایش مقاومت راهبردی در نوار غزه به وجود آمد. در سال‌های بعد از جنگ ۲۲ روزه، حماس به این جمع‌بندی رسید که برای حفظ امنیت خود نیازمند «مزاد قدرت» در مقایسه با سال‌های گذشته است. قابلیت نظامی حماس در این دوران افزایش یافت. از سوی دیگر جوان بودن جمعیت مردم نوار غزه را باید یکی از عوامل بازتولید قدرت نظامی حماس دانست. به همین دلیل است که جنگ غزه در جولای ۲۰۱۴ را باید انعکاس تغییر موازنه قدرت راهبردی اسرائیل و حماس دانست. در شرایطی که موج‌های راستگرایی در شهرک‌های یهودی‌نشین گسترش یافته بود، نتانیاهو زمینه‌های لازم برای اقدام نظامی جدیدی علیه حماس را به وجود آورد. چنین اقدامی را باید به عنوان بخشی از واقعیت هستی‌شناسانه صهیونیسم در روند منازعات منطقه‌ای دانست. مقامات آمریکایی با جنگ پیش‌دستانه اسرائیل علیه حماس مخالفت داشتند. آنان بر این اعتقاد بودند که چنین روندی منجر به گسترش موج‌های ضداسرائیلی و ضدآمریکایی در منطقه خواهد شد. اگر چه اوپاما در چندین مرحله زمانی، مقامات رژیم صهیونیستی را از حمله به غزه بازداشت، اما فضای اجتماعی سرزمین‌های اشغالی به همراه رویکرد نظامی نتانیاهو را باید در زمره عواملی دانست که جنگ جدیدی علیه مردم غزه به وجود آمد.

۲. نقش مؤلفه‌های ایدئولوژیک در کنش تهاجمی به غزه

زیرساخت‌های ایدئولوژیک جنگ غزه را باید در قالب‌های هویتی و ایدئولوژیک صهیونیسم جست‌وجو کرد. مؤلفه‌هایی که بر تری را به عنوان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌داند. هستی‌شناسی تفکر امنیتی اسرائیلی تابعی از ضرورت‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی آن کشور است. گنوه‌های صهیونیستی در قرن ۱۸ و ۱۹ از انگیزه قابل توجهی برای سازماندهی گروه‌های یهودی پراکنده در کشورهای مختلف برخوردار بودند. ادبیات چنین مجموعه‌ای بر اساس ریاضیات تلمودی سازماندهی شده است. به این ترتیب، امنیت را باید به عنوان هسته اصلی تفکر راهبردی گروه‌های صهیونیستی در اسرائیل و سایر مناطق جهان دانست. قالب‌های ایدئولوژیک امنیت در اسرائیل بر اساس ادبیات و آموزه‌های صهیونیسم شکل گرفته است. ایدئولوژی اسرائیل بیش از آنکه در قالب ادبیات یهودی تبیین شود باید آن را تابعی از ضرورت‌های سازمانی و الگوی کنش راهبردی گروه‌هایی دانست که در قرن ۱۹ فعالیت پنهانی خود را آغاز کرده‌اند. گروه‌هایی که حیات سیاسی خود را بر اساس قالب‌های ایدئولوژیک تبیین و برای گسترش قدرت خود همواره از ادبیات مبتنی بر احساس ناامنی استفاده می‌کنند. مردخای گور رئیس سابق ستاد مشترک ارتش اسرائیل این موضوع را با صراحت بیان داشته که مقامات دفاعی و امنیتی آن کشور هیچ‌گاه از گزینه آغاز جنگی دیگر در منطقه چشم‌پوشی نخواهند کرد. جنگ‌های ناپایان در زیرساخت اندیشه سیاسی و امنیتی رژیم صهیونیستی شکل گرفته است. به همین دلیل است که الگوی رفتار منطقه‌ای آن کشور بر اساس ترور، گسترش یگان‌های عملیات ویژه، براندازی و عملیات نظامی سازماندهی شده است.

۲-۱. نقش دولت‌پادگانی در شکل‌گیری جنگ غزه

یکی از ویژگی‌های اصلی جنگ غزه در جولای و آگوست ۲۰۱۴ را باید بهره‌گیری

جنگ غزه در زمره منازعات نامتقارن در محیط منطقه‌ای محسوب می‌شود. بازیگرانی در جنگ غزه ایفای نقش می‌کنند که در وضعیت قدرت نامتقارن و نامتوازن هستند. گروه‌های جهادی را باید به عنوان نیرو و پدیده جدیدی در سیاست امنیتی دانست که از انگیزه‌های اعتقادی و قالب‌های آرمانی بهره می‌گیرند. به موازات چنین فرآیندی، در اسرائیل نیز نشانه‌هایی از جدال هویتی بانسانه‌های امنیتی در برابر گروه‌های فلسطینی شکل گرفته است. هویت اسلامی در برابر انگیزه‌ها و آرمان‌های صهیونیستی محور اصلی جنگ غزه در جولای و آگوست ۲۰۱۴ محسوب می‌شود.

اگر چه جنگ‌های منطقه‌ای بر اساس نشانه‌های هویتی و آرمانی شکل می‌گیرد، اما زیربنای هر منازعه نظامی را باید موضوع موازنه قدرت دانست. گروه‌های راستگرا در اسرائیل نسبت به نشانه‌های افزایش قدرت حماس در منطقه احساس نگرانی می‌کنند. اگر چه اسرائیلی‌ها تلاش داشتند تا موقعیت گروه‌های فلسطینی را از طریق گسترش منازعات منطقه‌ای بین گروه‌های اسلامی کاهش دهند، اما ثبات نسبی سوریه بعد از انتخابات ریاست جمهوری را می‌توان در زمره عواملی دانست که جبهه جدیدی در فضای منازعات منطقه‌ای خاورمیانه ایجاد شده است.



ابراهیم متقی،
استاد دانشگاه
تهران

۱. بررسی نقش عوامل ژئوپلیتیکی و راهبردی جنگ غزه ۲۰۱۴

ریشه‌های جنگ جولای ۲۰۱۴ اسرائیل علیه غزه را باید در ناکامی نظامی ارتش اسرائیل در جنگ دسامبر ۲۰۰۸ دانست. در دسامبر ۲۰۰۸، اسرائیلی‌ها در شرایطی مبادرت به حمله نظامی علیه حماس در نوار غزه کردند که مذاکرات حماس و رژیم صهیونیستی از طریق عمر سلیمان فرمانده رکن ۲ ارتش مصر انجام می‌گرفت. بسیاری بر این اعتقادند که ژنرال عمر سلیمان زمینه‌های لازم برای غافلگیری راهبردی حماس در دسامبر ۲۰۰۸ را به وجود آورد. هدف اسرائیل در این جنگ، کاهش قابلیت راهبردی حماس بود. اگر چه بخش قابل توجهی از قابلیت‌های امنیتی و راهبردی حماس در جنگ دسامبر ۲۰۰۸ منهدم شد، اما واقعیت‌های امنیت منطقه‌ای بیانگر شرایطی است که حماس توانست بار دیگر موقعیت خود را بازسازی کند. افزایش قدرت حماس را باید در «قابلیت تحرک» و «انگیزه عملیاتی» در جنگ‌های منطقه‌ای مشاهده کرد. رژیم صهیونیستی از پیچیده‌ترین تجهیزات نظامی برخوردار است. کنگره آمریکا قانونی را تصویب کرده که به موجب آن نه تنها نیازهای راهبردی صهیونیست‌ها برای حفظ مزیت نسبی آن در محیط منطقه‌ای تأمین می‌شود، بلکه بخش قابل توجهی از هزینه تجهیزات نظامی نیز توسط ایالات متحده تأمین خواهد شد. در چنین فرآیندی است که ایدئولوژی صهیونیستی به موازات نشانه‌هایی از برتری طلبی ژئوپلیتیکی با یکدیگر پیوند یافته و موجودیت راهبردی رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه را منعکس می‌سازد. تاکنون کشورهای عربی نتوانستند در جنگ‌های منطقه‌ای ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ به مزیت راهبردی مؤثری در برابر الگوهای تهاجمی اسرائیل دست یابند. تمامی جنگ‌های یادشده در زمان محدودی انجام گرفته است. پیروزی سریع را باید ویژگی اصلی جنگ‌های کلاسیک اسرائیل در برابر کشورهای جهان عرب دانست.

جنبش مقاومت را باید پدیده جدیدی دانست که بر اساس تفکر پست‌مدرن قدرت شکل گرفته است. ماهیت مقاومت در جنگ‌های سرزمینی انعکاس پیدا

افزایش قدرت
حماس را باید
در «قابلیت
تحرک»
و «انگیزه
عملیاتی» در
جنگ‌های
منطقه‌ای
مشاهده کرد.
اسرائیل از
پیچیده‌ترین
تجهیزات
نظامی برخوردار
است



قدرت دانست. به همین دلیل است که نشانه‌هایی از بهانه‌جویی برای جنگ در ادبیات سیاسی مقامات اسرائیل مشاهده می‌شود. رویکرد مبتنی بر هستی‌شناسی امنیتی اسرائیل نشان می‌دهد که امنیت گتویی را می‌توان در ادبیات، مواضع سیاسی نخبگان، شکل‌بندی ساختاری و همچنین چگونگی واکنش نسبت به فرآیندهای محیطی مورد توجه قرار داد. براساس چنین ادراکی، فشارهای مرزی وارد شده بر اسرائیل و فقدان ژرفای استراتژیک موجب شده تا سرزمین به عنوان عنصر کاهنده و منفی در سیاست‌های امنیتی به ویژه دکنترین نظامی عمل کند؛ در حالی که در مقابل، کشورهای مسلمان ژرفای کاملاً غنی در عرصه جغرافیایی و استراتژیک دارند و همین موضوع به‌طور مستقیم در استراتژی نظامی اسرائیل این اصل را جانداخته که پیروزی نهایی امکان‌پذیر نیست. اما شرایط برای طرف مقابل رژیم صهیونیستی کامل بر عکس است، زیرا می‌توانند امیدوار باشند که سرانجام چنان ضربه‌ای به تل‌آویو بزنند که آن را از بین ببرند.

رویکرد
مبتنی بر
هستی‌شناسی
امنیتی

قواعد تکوینی هستی‌شناسی امنیت گتویی در اسرائیل بیانگر آن است که هرگونه ادراک و یا کنش امنیتی تصمیم‌گیران رژیم صهیونیستی همواره اشکال جدید کنش امنیتی را تولید و آن را برای مقابله با تهدیدات جدید مورد استفاده قرار می‌دهد. براساس نشانه‌های قواعد تکوینی است که جلوه‌هایی از کنش امنیتی پرشدت و تصاعدی‌پایه از سوی کارگزاران و نهادهای اجرایی اسرائیل به مرحله اجرا درمی‌آید. مفاهیمی همانند خاورمیانه جدید که توسط شیمون پرز ارائه شد را می‌توان بخشی از قواعد تکوینی در هستی‌شناسی امنیت گتویی اسرائیل دانست.

۴-۲. تاکتیک سلامی در جنگ غزه ۲۰۱۴

ویژگی اصلی جنگ غزه جولای و آگوست ۲۰۱۴ را باید در «تاکتیک سلامی» دانست. براساس چنین تفکری، امنیت ملی صرفاً از طریق جنگ‌های پیش‌دستانه حاصل می‌شود. ابزار لازم برای به کارگیری تاکتیک سلامی را باید بهانه‌جویی امنیتی دانست. هر موضوعی می‌تواند زمینه‌های بهانه‌جویی امنیتی را به وجود آورد. اسرائیل تلاش دارد تا امنیت خود را به قیمت نادیده گرفتن امنیت سایر بازیگران تامین کند. به همین دلیل اسرائیل همواره از ادبیات امنیتی استفاده کرده و به موازات آن از قدرت نظامی بهره می‌گیرد. قدرت نظامی و ادبیات امنیتی را باید به عنوان دو متغیر اصلی تشکیل‌دهنده هستی‌شناسی امنیتی صهیونیست‌ها دانست. تداوم امنیت گتویی نیازمند ساختار سیاسی است. دولت پادگانی در

اسرائیل از شکل‌بندی‌های دولت پادگانی دانست. به همین دلیل بود که زمینه برای تهییج گروه‌های اجتماعی در قالب نیروهای ذخیره فراهم شد. جنگ زمینی اسرائیل علیه غزه بدون توجه به شاخص‌های دولت پادگانی نمی‌تواند از مطلوبیت و اثربخشی لازم برخوردار باشد. زمانی که انجام جنگ‌های بی‌پایان محور اصلی کنش عملیاتی اسرائیل تلقی می‌شود، این امر نشان می‌دهد که ساختار حکومتی آن کشور ماهیت پادگانی دارد. صرفاً کشورهایی از آمادگی دائمی برای جنگ‌های منطقه‌ای و عملیات تاکتیکی برخوردارند که دارای هستی‌شناسی امنیتی گتویی و ساختار پادگانی باشند. استراتژی نظامی و راهبردهای امنیتی اسرائیل در دوران‌های مختلف مبتنی بر جنگ‌های پیش‌دستانه بوده است. فرماندهان نظامی این کشور همواره بر این موضوع تاکید داشته‌اند که ملاحظات واقع‌بینانه و موضوعات اصولی در سیاست بین‌الملل هیچ‌گاه مانع از انجام عملیات و جنگ‌های پیش‌دستانه در بر خورد با محیط پیرامون نخواهد شد.

۲-۲. انگیزه‌های اعتقادی

یکی از عوامل اصلی مسلح شدن مردم غزه را باید در ناکارآمدی نتایج اسلو ۱ و اسلو ۲ دانست. سردمداران رژیم صهیونیستی بعد از ترور اسحاق رابین علاقه‌ای به اجرای مفاد مذاکرات مادرید و موافقتنامه اسلو نشان ندادند. علت آن را باید در انگیزه‌های اعتقادی و راهبردی صهیونیسم دانست. براساس چنین نگرشی، هرگونه انعطاف در اندیشه امنیتی اسرائیل به منزله خیانت محسوب می‌شود. اندیشه امنیت مضیق بخشی از ضرورت‌های راهبردی اسرائیل تلقی می‌شود. ضرورت‌های امنیتی به عنوان مقدمه‌ای برای پیروزی قطعی تلقی می‌شود. پیروزی قطعی صرفاً در شرایطی وجود خواهد داشت که سایر بازیگران منطقه‌ای قدرت تدافعی و یا بازدارنده خود را از دست بدهند. به همین دلیل است که امنیت در اسرائیل به مفهوم شکل‌گیری شرایط مبتنی بر فقدان تهدید محسوب می‌شود. مقامات اسرائیلی بر این اعتقادند که غلبه بر تهدیدات صرفاً از طریق پیروزی قطعی حاصل می‌شود. برای تحقق پیروزی قطعی، از تمامی ابزارهای اقتصادی، دیپلماتیک، اطلاعاتی، امنیتی، نظامی و راهبردی استفاده خواهد شد.

۴-۲. امنیت گتویی و تفکر راهبردی رژیم صهیونیستی

فرآیندهای تصاعد بحران در جنگ غزه ۲۰۱۴، زمینه حداکثرسازی نگرش مبتنی بر امنیت گتویی را در اسرائیل به وجود آورد. در امنیت گتویی، نه تنها تولید قدرت از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، بلکه مهم‌ترین شاخص آن را باید در کاربرد دائمی



آنان هر موضوعی را در قالب سازو کارهای امنیتی مورد توجه قرار می‌دهند.

۲-۵. سوژه متعالی صهیونیسم در جنگ غزه ۲۰۱۴

هر یک از جنگ‌های اسرائیل علیه جهان عرب در گروه‌های فلسطینی بر اساس نشانه‌شناسی «سوژه متعالی» انجام گرفته است. سوژه متعالی می‌تواند انگاره‌های تهاجم تاکتیکی برای غلبه راهبردی را به وجود آورد. آنچه در ادبیات نتانیا هو و در فرآیند جنگ جولای و آگوست ۲۰۱۴ بیان شده را می‌توان انعکاس سوژه متعالی در ادبیات راهبردی اسرائیل و در جهت پیروزی بر جنبش مقاومت دانست. به همین دلیل است که اسرائیلی‌ها طی یک‌ماه بیش از ۱۲ هزار گلوله توپ به سمت نوار غزه شلیک کردند. علت اصلی هستی‌شناسی گتویی اسرائیل را باید توجه به «سوژه متعالی» دانست. سوژه متعالی ماهیت فرا اجتماعی و فراتاریخی دارد. یعنی اینکه انگاره‌های ذهنی مبتنی بر کنش امنیتی را باید در فضای فراتاریخ مورد ارزیابی قرار داد. هر گونه هستی‌شناسی بر اساس سوژه متعالی بر مبنای قالب‌های شناخت تکنیکی، عملی، ارتباطی و همونوتیک تبیین می‌شود. انعکاس هستی‌شناسی امنیت گتویی را باید در «علائق رهایی بخش» و کنش مبتنی بر «تمایلات انحصار طلبانه» مورد توجه قرار داد. چنین نشانه‌هایی در سیاست امنیتی اسرائیل مشاهده می‌شود. هدف از کاربرد چنین نشانه‌هایی را باید در ارتباط با برطرف‌سازی بی‌عدالتی دانست که احساس می‌کنند در آن قرار گرفته‌اند. به این ترتیب، هستی‌شناسی امنیت گتویی در اسرائیل ماهیت ایدئولوژیک، ارزشی و هنجاری دارد. در چنین رویکردی، قالب‌های یکپارچه انگارانه ذهنی در باره موضوعات امنیتی شکل می‌گیرد. بسیج گروه‌های اجتماعی برای تحقق اهداف یکپارچه ساز امنیتی در چنین شرایطی ایجاد می‌شود.

۳. تاکتیک جنگ پیش‌دستانه

اصلی‌ترین ویژگی نبرد جولای و آگوست ۲۰۱۴ را باید در قالب نشانه‌شناسی جنگ پیش‌دستانه اسرائیل مورد توجه قرار داد. این جنگ، دارای زمینه‌های اجتماعی و شکل‌بندی‌های راهبردی در فضای منطقه‌ای بوده و زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری خشونت‌های فراگیر ارتش اسرائیل در غزه را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. بر اساس چنین رویکردی هر یک از شهروندان غزه را باید به عنوان بخشی از سوژه‌های امنیتی اسرائیل در منطقه دانست. اقدامات پر شدت که منجر به نسل‌کشی در جنگ غزه شده است را باید ناشی از سازو کارهای جنگ پیش‌دستانه پر شدت دانست.

بررسی بحران‌های خاورمیانه از این جهت اهمیت دارد که نشانه‌هایی از پیوند ستیزش‌های قومی، مذهبی، ملی و منطقه‌ای را منعکس می‌سازد. یکی از دلایل اقدامات زود هنگام اسرائیل علیه حماس را باید همزمانی جنگ نیروهای تکفیری علیه دولت مالکی، ستیزش گروه‌های سلفی لبنان علیه حزب الله و همچنین منازعه جبهه النصره و ارتش آزاد سوریه علیه دولت بشار اسد دانست. در چنین فرآیندی است که می‌توان نشانه‌هایی از جنگ ترکیبی علیه نیروهای مقاومت در خاورمیانه را مشاهده کرد.

موج اول چنین بحرانی در سال ۲۰۰۶ اتفاق افتاد. زمانی که جنگ‌های ۳۳ روزه اسرائیل علیه حزب الله انجام گرفته و حزب الله توانست برای اولین بار در تاریخ منازعات خاورمیانه، بعد از ۳۳ روز از قابلیت مشابهی با اولین روزهای منازعه برخوردار باشد. اسرائیل در این مقطع زمانی با اولین تهدیدات موشکی از سوی حزب الله روبه‌رو شد. انگاره امنیت مطلق اسرائیل در جنگ ۲۰۰۶ فروریخت. قابلیت راهبردی جبهه مقاومت از این مقطع زمانی به بعد افزایش پیدا کرد.

موج دوم منازعه مربوط به دسامبر ۲۰۰۸ است. در این مقطع تاریخی نیروهای ارتش اسرائیل عملیات گسترده‌ای را علیه حماس سازماندهی کرد. در این دوران جنگ‌های ۲۲ روزه اتفاق افتاد. جنگ‌هایی که نشان داد نیروی مقاومت از قابلیت لازم برای رویارویی با تهدیدات اسرائیل برخوردار است. حماس و حزب الله از الگوی «مقاومت نامتقارن» در مقابله با اسرائیل بهره گرفتند. ابزار مقاومت حماس و حزب الله را باید بهره‌گیری از قابلیت‌هایی دانست که جنگ را موجه و مقاومت را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

اسرائیل حافظ امنیت گتویی محسوب می‌شود. این امر به مفهوم آن است که امنیت صرفاً از طریق قدرت تامین خواهد شد. به همین دلیل است که قدرت سازی و ائتلاف با آمریکا به عنوان محور اصلی قدرت جهانی بخشی از ضرورت امنیتی اسرائیل در خاورمیانه و سیاست بین‌الملل تلقی می‌شود. قلمرو بین‌رود اردن و دریای مدیترانه همواره در طول تاریخ بسیار آسیب‌پذیر بوده است، زیرا محل آن در تقاطع راه‌های اصلی بین آفریقا و آسیا آن را یک هدف طبیعی استراتژیک برای کشورهای قدرتمند در شمال، شرق و جنوب غربی ساخته است. دست به دست شدن این سرزمین در طول ۲۰۰ سال در هشت جنگ صلیبی، نمونه‌گویی از فقدان امکان دفاع مطمئن از آن برای هر دولتی است. موقعیت جغرافیای کنونی آن نیز که حلقه‌ای از کشورهای مسلمان و عرب پیرامون آن را گرفته‌اند و فشارهای مرزی متعاقب، از جمله محدودیت‌ها و مشکلاتی است که رژیم صهیونیستی با آن روبه‌رو بوده و این مسئله فشار روانی دیگری برای آن دارد. مشکلات ساختاری آن رویه‌رو بوده و در زمره موضوعاتی دانست که اندیشه امنیت تهاجمی را ارتقا می‌دهد. فقدان عمق استراتژیک در حوزه سرزمینی اسرائیل منجر به ظهور مفاهیمی چون «از دست ندادن حتی یک اینچ از سرزمین» و تاکتیک بر «اطلاعات» به عنوان خط نخست پدافند شده است. در واقع، اسرائیل تنها کشور جهان است که جایگاه شاخه اطلاعات آن، به گونه‌ای هم‌تراز در یگان‌های عملیاتی نیروی هوایی، زمینی و دریایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر، اطلاعات تاکتیکی بخشی از ضرورت راهبردی اسرائیل محسوب می‌شود. اطلاعات گرابی را نیز باید در قالب رهیافت‌های هستی‌شناسانه امنیت گتویی مورد توجه قرار داد. پیشینه سیاسی و امنیتی رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد که این کشور همواره در صدد امنیتی کردن محیط سرزمینی و جغرافیایی خود است. به عبارت دیگر، امنیت گتویی زیربنای تفکر راهبردی اسرائیل را در اندیشه صهیونیستی تشکیل می‌دهد. در چنین فرآیندی رویکرد گتویی و فرقه‌ای اسرائیل زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری دولت پادگانی و توسعه سرزمینی در محیط پیرامونی شده است. در نگرش کپنه‌های به امنیت، تصمیم‌گیران رژیم صهیونیستی موضوع امنیت رژیم را جایگزین امنیت اجتماعی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌کنند. بر اساس چنین ادراکی از امنیت، همواره نشانه‌های تهدید در فضای ادراکی مقامات اسرائیلی وجود دارد.

فقدان عمق
استراتژیک در
حوزه سرزمینی
اسرائیل
منجر به ظهور
مفاهیمی چون
«از دست
ندادن حتی
یک اینچ از
سرزمین»
و تاکتیک بر
«اطلاعات»
به عنوان
خط نخست
پدافند شده
است

موج سوم منازعه منطقه‌ای مربوط به نبرد است که از ۶ جولای ۲۰۱۴ آغاز شده و به گونه تصاعدی‌بندده‌ای در حال افزایش است. اقدامات نظامی اسرائیل در شرایطی انجام می‌گیرد که برای عملیات خود توجیه راهبردی داشته باشد. هدف اصلی صهیونیست‌ها را باید بی‌اثرسازی حماس در برابر تهدیدات نظامی و امنیتی دانست. به عبارت دیگر حماس از ابزارهایی بهره می‌گیرد که زمینه بازدارندگی نسبی را در برابر اسرائیل به وجود می‌آورد.

هدف اصلی اسرائیل را باید از بین بردن قدرت مقاومت‌انباری و مشروعیت سیاسی حماس دانست. هر گونه تحول در ابزارهای قدرت می‌تواند زمینه‌های لازم برای تغییر در موازنه منطقه‌ای را به وجود آورد. اگر نتایج‌ها بتواند زمینه‌های خلع سلاح حماس را ایجاد کند، در آن شرایط قادر خواهد بود تا مشکلات بیشتری را برای حزب الله هم ایجاد کند. جنگ علیه حماس نشان داد که هیچ نیروی سیاسی در خاور میانه بدون پشتوانه راهبردی نخواهد بود. در فرآیند جنگ پیش‌دستانه اسرائیل بخش قابل توجهی از زیرساخت‌های اجتماعی و قابلیت‌های راهبردی حماس منهدم شد. چنین جنگی به لحاظ ابزاری کاملاً نامتوازن بوده و در نتیجه منجر به خسارات گسترده در محیط اجتماعی غزه شده است. در این فرآیند، بخشی از قابلیت‌های انسانی، ابزاری و تاکتیکی حماس هم در وضعیت تخریب قرار گرفت. همکاری غیرمستقیم مصر و عربستان با اسرائیل را باید به عنوان بخشی از جنگ پیش‌دستانه مرکب علیه حماس و غزه دانست.

۴. حمایت آمریکا در جنگ پیش‌دستانه اسرائیل

در روند جنگ غزه زمینه برای انتقال تسلیحات جدید آمریکایی به اسرائیل به وجود آمد. بسیاری از مقامات آمریکایی حمایت مستقیم و غیرمستقیم خود از رژیم صهیونیستی را بیان داشتند. در این فرآیند بود که کنگره مبلغ ۲۲۵ میلیون دلار برای تقویت گنبد آهنی و سپر داوود را اختصاص داد. اعطای چنین کمک‌هایی نشان می‌دهد که اسرائیل بخشی از راهبرد هویتی آمریکا در خاور میانه علیه جنبش مقاومت است. هر گاه بحران‌های منطقه‌ای گسترش یابند، به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر باز یکران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ تهم برای مدیریت آن ایفای نقش می‌کنند. بحران امنیتی خاور میانه از این جهت اهمیت دارد که جبهه مقاومت را در برابر نظام سلطه مقاومت می‌سازد. جنگ هیچ‌گاه منجر به کاهش شدت منازعه نمی‌شود بلکه ریشه‌های منازعه را به حوزهای جغرافیایی مختلفی تسری می‌دهد. در جنگ جدید صهیونیست‌ها علیه حماس، نشانه‌هایی وجود دارد که برای امنیت منطقه‌ای عبرت‌آموز است. تل آویو برای اولین بار در معرض موشک‌های زمین به زمین قرار گرفت. این امر به مفهوم آن است که نیروی مهاجم نمی‌تواند از امنیت همه جانبه برخوردار باشد. ساختار قدرت در آمریکا ماهیت تکثرگرا دارد. هر گروه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی انگاره خاصی در ارتباط با تهدیدات امنیتی ارائه می‌دهد. برخی از گروه‌های آمریکایی مخالف سیاست تهاجمی اسرائیل علیه جهان عرب و فلسطین است. برخی دیگر نگرش حمایتی از سیاست امنیتی رژیم صهیونیستی دارند. رویکرد باراک اوباما، چاک هاگل و جان کری در مخالفت با اقدامات پیش‌دستانه اسرائیل بوده است، در حالی که وقتی اسرائیل جنگ را آغاز کرد، مقامات آمریکایی ناچار به حمایت از سیاست امنیتی اسرائیل شدند. در این ارتباط، باراک اوباما اظهار داشت که آمریکایی‌ها می‌توانند اسرائیل را به نادیده گرفتن ضرورت‌های امنیتی خود وادار سازند. در روزهای آغازین جنگ، مقامات آمریکا و انگلیس به گونه غیرمستقیم از حمله نظامی پرشدت اسرائیل علیه حماس حمایت کردند. شورای امنیت سازمان ملل تلاش کرد تا زمینه‌های آتش بس در غزه را ایجاد کند. جنگ در غزه منطق مشابهی با سایر منازعات نظامی و امنیتی خاور میانه دارد. ویژگی اصلی این منازعات ماهیت تصاعدی‌بندده‌ای است. به عبارت دیگر به منازعه‌ای می‌تواند تحت تأثیر نیروهای پیرامونی گسترش یابد. اگر چه در تاریخ ۱۳ جولای ۲۰۱۳ شورای امنیت سازمان ملل در خواست آتش بس کرد، اما اسرائیل هیچ‌گونه تمایلی به پذیرش آتش بس ندارد. منطق سیاسی و امنیتی رژیم صهیونیستی با جنگ در منطقه برای غلبه بر گروه‌های اجتماعی فلسطین سازمان یافته است.

مقامات آمریکایی بر آتش بس زودهنگام تأکید داشتند. آنان از حماس خواستند که اقدام نظامی موثری همانند شلیک موشک علیه شهرهای اسرائیل انجام ندهد. طبیعی است که چنین درخواستی از سوی آمریکا نمی‌توانست توسط حماس مورد پذیرش قرار گیرد. از سوی دیگر، تجربه جنگ‌های گذشته علیه جبهه مقاومت نشان می‌دهد که آتش بس در خاور میانه جلوه‌هایی از بحران را برای دوران آینده بازتولید می‌سازد. اسرائیل تلاش دارد تا برای بی‌اثرسازی قدرت نیروی مقاومت، زمینه‌های ایجاد انشعاب در بین گروه‌های سیاسی مقاومت را فراهم آورد. جنگ در نوار غزه نشان می‌دهد که جبهه مقاومت نیازمند متنوع‌سازی نیروهای سیاسی خود است. پیوند گروه‌های جهادی در خاور میانه، محور اصلی بازدارندگی در برابر راهبرد معطوف به غلبه اسرائیل تلقی می‌شود. به هر میزان که جبهه مقاومت از قدرت و فراگیری بیشتری برخوردار باشد، در آن شرایط امکان کنترل تهدیدات اسرائیل وجود خواهد داشت. از سوی دیگر، روندهای بحران ماهیت تصاعدی‌بندده دارد. سیاست راهبردی آمریکا در قبال جنگ پیش‌دستانه اسرائیل علیه غزه بر اساس انگاره‌های امنیت مطلق اسرائیل شکل گرفته است. اگر چه برخی از نمایندگان کنگره و ناظران به پردازان سیاست خارجی از الگوهای تهاجمی اسرائیل و حمایت آمریکا انتقاد به عمل می‌آورند، اما باید حمایت آمریکا از اسرائیل را موضوعی راهبردی و پایان‌ناپذیر دانست. اگر چه مقامات آمریکایی همواره خود را متعهد به تشکیل دولت فلسطینی می‌دانند، اما تاکنون هیچ‌گونه محدودیتی در برابر رژیم صهیونیستی برای پایان دادن به سرسختی امنیتی و شهرک‌سازی دائمی ایجاد نکرده‌اند. در روند جنگ پیش‌دستانه اسرائیل می‌توان نشانه‌هایی از حمایت فزاینده کنگره آمریکا را مشاهده کرد. در این ارتباط، جان مک کین سناتور ایالات آریزونا بر این موضوع تأکید داشت که آمریکا هر گونه حمایتی را از اسرائیل به انجام می‌رساند. آسیب‌پذیری طرح دفاع ضد موشکی اسرائیل موسوم به گنبد آهنین و گنبد داوود منجر به افزایش حمایت‌های عملی کنگره از اسرائیل شد. چنین واقعیتی بیانگر آن است که اگر رژیم صهیونیستی درگیر نبرد نظامی شود، کنگره و کارگزاران سیاست خارجی آمریکا حمایت بیشتری را از آنان به انجام می‌رساند. ارسال اسلحه به اسرائیل از طریق مصر امکان‌پذیر شده و ژنرال‌های فلسطینی قابلیت خود را برای ایفای نقش در جهت اهداف راهبردی آمریکا در مقابله با گروه‌های مقاومت به انجام رساند. ارسال اسلحه به اسرائیل از طریق مدار قاهره - تل آویو انجام پذیرفت. چنین روندی نشان می‌دهد که جنگ اسرائیل منجر به بی‌طرفی عملی آمریکا نخواهد شد. 

نتیجه‌گیری

فرآیند جنگ غزه را باید نمادی از تلاش راهبردی آمریکا و اسرائیل در راستای ایجاد توازن نوین در منطقه دانست. هر گاه بحران و امنیت فراروی نیروهای مقاومت ایجاد شود، زمینه برای ایجاد انگیزه‌های جدید برای مقابله با رژیم صهیونیستی را فراهم می‌سازد. موضوع اصلی کنش حماس را باید بهره‌گیری از قالب‌های هویتی و انگیزه اجتماعی گروه‌های فلسطینی در قالب مقاومت دانست. اگر چه بخش قابل توجهی از تجهیزات و تأسیسات حماس در نوار غزه منهدم شده، اما هنوز روحیه مقاومت را می‌توان در نبرد گروه‌هایی دانست که در واحدهای جنگ زیرزمینی تجهیز شده‌اند. جنگ جولای و اگوست ۲۰۱۴ نشان داد که علاوه بر سازوکارهای جنگ کلاسیک نشانه‌هایی از مقاومت در قالب کنش نیروهای زیرزمینی شکل گرفته است. نیروهایی که شکل جدیدی از نبرد را در روند مقابله با تهدیدات نامتقارن منعکس می‌سازد. علت اصلی شکل‌گیری آتش بس ۷۲ ساعته در تاریخ ۴ اگوست ۲۰۱۴ را باید تغییر در تاکتیک نظامی اسرائیل دانست. از ۱۸ اگوست، الگوی کنش نظامی اسرائیل از نبرد زمینی خارج شده و در فضای عملیات هوایی ادامه پیدا کرده است.



یادداشت

چرا جنگ غزه طولانی شد؟

استیصال اسرائیل در برابر مقاومت مردم فلسطین

کسوفیم نیز در همین راستا قابل تحلیل است. اما شاهکار نظامی فلسطینی‌ها که موجب وارد شدن ضربات سنگین و اساسی به نیروهای نظامی اسرائیلی شد، جنگ تونل‌ها بود. به زعم اسرائیلی‌ها، آنان بیش از ۳۰ تونل را تخریب کردند اما آمارها حکایت از این دارد که فلسطینی‌ها طی ۶ سال اخیر (از زمان جنگ ۲۲ روزه ۲۰۰۸) شهری در زیر زمین غزه از طریق تونل‌ها برپا کردند و تلفات حدود ۷۰ نفری از نظامیان اسرائیلی (بر اساس آمار اسرائیلی‌ها) حاصل همین تاکتیک حماس و دیگر گروه‌های مقاومت بوده است. علاوه بر این اسارت یک سرباز صهیونیست نیز که بنا بر برخی اخبار جسد وی در اختیار فلسطینی‌هاست به واسطه تونل‌ها منتقل شده است.

اما در سوی مقابل رژیم اشغالگر قدس از توانایی نظامی فوق‌العاده‌ای برخوردار است. این رژیم با بودجه نظامی سالانه ۱۵ میلیارد دلاری، حدود ۴ هزار دستگاه تانک، حدود ۷۰۰ فروند هواپیمای جنگی، ۲۰۰ کلاهک اتمی و بیش از ۱۰ زیر دریایی جنگی در اختیار دارد. طبیعی است که برای چنین ارتشی، کشته شدن ۷۰ فرد نظامی در برابر گروه‌های مقاومت فلسطینی که از سلاح‌های ابتدایی و سبک برخوردار هستند شکستی بزرگ محسوب می‌شود. ورود اسرائیلی‌ها به جنگ زمینی در نبردهای ۲۳ و ۲۲ روزه و جنگ اخیر، از عوامل مهم تطویل بوده به انضمام اینکه پاسخ اسرائیلی‌ها تنوع تاکتیک‌های نظامی و روش‌های مبارزاتی گروه‌های فلسطینی نیازمند زمان کافی بود.

پشتیبانی‌های اجتماعی



میزان حمایت‌های اجتماعی در هر نبردی یکی از مهم‌ترین علائم و شاخص‌های کیفیت و کمیت قدرت جنگ است. حمایت‌های اجتماعی در قالب راهپیمایی‌های حمایت‌گونه یا معترضان و همچنین اشکال دیگری چون حضور داوطلبانه در صحنه‌های نبرد و ارسال کمک‌های لجستیکی داوطلبانه نمود

در متون نظامی-سیاسی مرتبط با جنگ‌های رژیم صهیونیستی علیه دشمنانش همواره از جنگ ۶ روزه سال ۱۹۶۷ به عنوان جنگی مؤثر در چارچوب دکترین بازدارندگی استراتژیک اسرائیل و جنگ‌های برق‌آسا یاد می‌شود. جنگی که طی آن اسرائیلی‌ها در ۶ روز چندین کشور عرب به‌ویژه مصر و سوریه را در هم کوبیدند و بخش‌هایی از این کشورها (بلندی‌های جولان و صحرای سینا) را نیز به اشغال خود درآوردند. اما هم‌اکنون این سوال مطرح می‌شود که چرا اسرائیل به تدریج از آن دوران فاصله گرفته و در مقابل جنبش حزب‌الله و گروه‌های مقاومت فلسطین با جنگ‌های فرسایشی مواجه شده است. در تحلیل چرایی تطویل جنگ غزه می‌توان از چند زاویه به آن پرداخت که عبارتند از: علل نظامی، شرایط سیاسی و پشتیبانی‌های اجتماعی.



سلمان رضوی، سردبیر فصلنامه مطالعات فلسطین

علل نظامی



پیشرفت‌های نظامی فلسطینی‌های مبارز و ورود زمینی نیروهای اسرائیلی به نوار غزه از جمله علل نظامی تطویل جنگ غزه است. گروه‌های مقاومت فلسطینی طی این جنگ از موشک‌هایی که تا ۱۲۰ کیلومتر برد داشته و توان هدف‌گیری حیفا را داشتند، برای اولین بار استفاده کردند. افزایش تعداد پرتاب شده این موشک‌ها باعث شد تا گنبد آهنین به راحتی توان هدف‌گیری همه آنها را نداشته باشد. علاوه بر این دقت در نشانه‌گیری این موشک‌ها سبب شد تا برای مدتی فرودگاه بین‌المللی بن‌گوریون به حالت تعطیلی درآید. علاوه بر پرتاب موشک، گروه‌های مقاومت با ارسال پهباد شناسایی و انتحاری به اراضی اشغالی ۱۹۴۸، مصداق دیگری از توان نظامی خود را به نمایش درآوردند. عملیات کماندویی مقاومت و گذر آنها از ساحل دریای مدیترانه به منطقه مسکونی

می‌یابد. این موضوع در ۲ جامعه صهیونیستی و فلسطینی و در قالب تحلیل جنگ اخیر غزه، دارای نتایج جالب و آموختنی است. جامعه اسرائیل، جامعه‌های موزائیکی است. به این معنا که زمینه‌های انشقاق و اختلاف در آن به مراتب از زمینه‌های اتحاد و انسجام فراهم‌تر می‌باشد. چرا که ماهیت تصنعی این جامعه می‌طلبد تا هزینه‌های زیادی برای ایجاد الفت و علقه میان مهاجرانی که با سلايق و زمینه‌های اجتماعی گوناگون وارد این اراضی شده‌اند، شود. برای چنین جامعه‌ای، حوادثی که امنیت‌زدا باشد سم مهلکی محسوب می‌شود. رژیم صهیونیستی به صورت استثنایی (در مقایسه با دیگر کشورهای جهان) دارای وزارت مهاجرت است که نقش آن جذب یهودیان از دیگر سرزمین‌ها به این اراضی بوده تا در مقابل رشد طبیعی جمعیت فلسطینی توان حیات و زندگی داشته باشد. اما طی یک دهه اخیر آمارها نشان از کاهش شدید ورود یهودیان مهاجر (سالانه حدود ۳ هزار نفر) و بعضاً مهاجرت معکوس (همانند موعد جنگ ۳۳ روزه) دارد.

جنگ‌های ۳۳ گانه فلسطینی‌ها با این رژیم (۲۰۰۸، ۲۰۱۲ و ۲۰۱۴) واژه ناامنی را برای جامعه صهیونیستی از ذهنیت به عینیت تبدیل کرد. اگر طی انتفاضه اول و دوم مناطق صهیونیستی مجاور فلسطینی‌ها در معرض خطر و انتقام بود اما هم‌اکنون با پیشرفت موشکی فلسطینی‌ها، این خطر و ناامنی به تمام اراضی اشغالی فلسطین تسری یافت. اما در سوی مقابل یعنی فلسطینی‌ها، پس از یک دوره نسبتاً طولانی در امیدواری به مذاکرات سازش (به ویژه طی دهه ۱۹۹۰) به این نتیجه رسیدند که مقاومت و یکدلی در برابر رژیم اسرائیل تنها راه مقابله و مقاومت است. سیر مبارزاتی فلسطینی‌ها طی این دوره‌ها فرازونشیب‌هایی داشته اما حمایت جامعه فلسطین از گروه‌های مقاومت، امری ثابت و اساسی بوده است. به عنوان مثال در جنگ اخیر غزه، با وجود اینکه اسرائیلی‌ها کشتار و تخریب در سطح گسترده وارد دستور کار خود قرار داده بودند اما شاهد حمایت مستمر و فزاینده مردم غزه از مقاومت هستیم. کشته شدن بیش از ۱۹۰۰ فلسطینی و زخمی شدن حدود ۱۰ هزار نفر، آوارگی حدود نیم میلیون نفر، تخریب بیش از ۱۰ هزار واحد از اماکن مسکونی و تجاری و... بیکار شدن ۱۴ هزار کارگر و کارمند به صورت مستقیم از جمله پیامدهای حملات گسترده اسرائیلی‌ها طی یک ماه بود اما پاسخ مردم نوار غزه، حمایت از اقدامات دفاعی گروه‌های مقاومت غزه بوده است.

یکی از نکات بارز در جنگ اخیر غزه، حمایت نسبی جامعه صهیونیستی اسرائیل از عملیات نظامی ارتش بوده که در مقایسه با جنگ‌های قبلی تا حدی متفاوت به نظر می‌رسد. براساس یک نظر سنجی، ۸۱ درصد از اسرائیلی‌ها در ابتدای جنگ از انجام عملیات زمینی حمایت کردند که این آمار پس از ۳ هفته و به دنبال انجام آن، به ۶۳ درصد رسید. آمار مذکور در روزهای پایانی یک ماهه آن به ۵۶ درصد کاهش یافت که مبین این است جامعه صهیونیستی ضمن اعتراف به اینکه ارتش اسرائیل به بازدارندگی لازم نرسیده اما همچنان از نیروهای نظامی پشتیبانی می‌کند. احتمالاً یکی از دلایل تداوم حمایت جامعه صهیونیستی از ارتش، پیامدهای عملیات موشکی فلسطینی‌هاست؛ چرا که تعداد موشک‌های پرتاب شده به سمت مناطق اسرائیلی در این جنگ از جنگ‌های قبلی بیشتر بوده و برای اولین بار منجر به تعطیلی فرودگاه بن‌گوریون و به پناهگاه رفتن عمده ساکنان اراضی اشغالی شد. چنین وضعیتی احتمالاً شرایط را برای تعمیق حمایت جامعه صهیونیستی از نظامیان فراهم ساخته است. علاوه بر این، تعمیق تنفر و انزجار دو جامعه صهیونیستی و فلسطینی نیز در تداوم و تشدید درگیری‌ها مؤثر بوده است. به نمایش در آمدن صحنه‌های شادی صهیونیست‌ها از موشک‌هایی که به نوار غزه پرتاب می‌شد بیان‌کننده این واقعیت است که خصومت و انزجار دو طرف (اسرائیلی - فلسطینی) امری سطحی و در میان سطوح رسمی و سیاسی نیست بلکه از لایه‌های اجتماعی و زیرین جامعه طرفین نشأت می‌گیرد.

شرایط سیاسی

یکی از مهم‌ترین دلایل زمان شروع جنگ اخیر و چرایی طولانی شدن آن به شرایط سیاسی منطقه‌ای و فرماندهی‌های برمی‌گردد. اگر مقطع کنونی با جنگ ۸ روزه مقایسه شود، تفاوت‌ها و افتراقات شرایط سیاسی کاملاً هویدا

خواهد شد. در حالی که در طرف اسرائیلی، همین کابینه و نخست‌وزیر حاکم بوده اما در طرف فلسطینی تغییرات زیادی در میان حامیانش افتاده است. در رأس این تحولات سرنگونی حکومت مرسی و شکسته شدن هیمنه اخوان المسلمین در کشورهای عربی را شاهد هستیم. روی کار آمدن نظامیان در مصر به رهبری عبدالفتاح السیسی و تروریست اعلام شدن جنبش حماس از سوی آنان سبب شد تا نوع نگاه دولت و بخش مهمی از جامعه مصر به فلسطینی‌ها و به ویژه حماس دگرگون شود. این امر سبب می‌شود تا اتحادی که میان کشورهای عربی و ترکیه علیه اسرائیل (حداقل در عرصه‌ها و تقسیم‌بندی‌های سیاسی) در جنگ ۸ روزه شکل گرفته بود، در حال حاضر آن را مشاهده نکنیم. علاوه بر این، اقدامات تخریبی حماس در سوریه و سلاح به دست گرفتن افراد وابسته به آن علیه حکومت بشار اسد و حزب الله، سبب از دست دادن حمایت‌های پررنگ جبهه مقاومت شد. در حالی که ارتباطات سیاسی حماس با ایران و حزب الله طی این سال‌ها به شدت تضعیف شده بود اما در هنگامه جنگ اخیر ارتباطاتی میان خالد مشعل و رمضان عبدالله از یکسو و با وزیر امور خارجه و رئیس مجلس ایران از سوی دیگر برقرار شد. علاوه بر این، دولت ایران نشست و زوری خارجه کمیته فلسطین جنبش عدم متعهد رادر تهران برگزار کرد.

در مجموع با توجه به اختلاف عربستان و ترکیه بر سر مصر، اختلاف عربستان و مصر با ترکیه و قطر بر سر اخوان المسلمین و اختلاف مصر با عربستان بر سر سوریه و لبنان موجب شده است تا اختلاف و افتراق جایگزین اتحاد و انسجام میان کشورهای عربی شده و آنان نه تنها از هر گونه اقدام متمرکز در موضوع غزه عاجز و ناتوان ماندند، بلکه اخبار و نشانه‌هایی دال بر حمایت این کشورها از اسرائیل در کشتار مردم مظلوم غزه وجود دارد. ضمن اینکه اقدامات داعش در عراق و سوریه که با حمایت‌های عربستان و تعدادی از کشورهای منطقه‌ای همراه بود، به بحرانی جدید در عرصه منطقه‌ای تبدیل شده و موضوع فلسطین را عملاً به محاق فرو برده بود.

نتیجه‌گیری

از جنگ اخیر غزه و تطابق آن با جنگ‌های پیشین اسرائیلی-فلسطینی می‌توان چند نتیجه گرفت:

- ۱- نیروهای اسرائیلی از هر عملیات نظامی که منجر به کشته شدن نظامیان آنها شود، هراس دارند. به همین خاطر آنان به بهانه تخریب تونل‌ها و دست یافتن به اهدافشان، پس از چندی، نوار غزه را تخلیه کردند و جنگ رادر قالب حملات هوایی-توپخانه‌ای ادامه دادند.
- ۲- شرایط سیاسی داخلی (اسرائیل)، منطقه‌ای و بین‌المللی یکی از عوامل اصلی در شروع تداوم و اختتام جنگ اسرائیلی‌ها علیه فلسطینی‌هاست. پس می‌توان با انسجام در دو سطح مردمی و سازمانی علیه برنامه‌های جنگی آنها جبهه‌گیری کرد.
- ۳- تنها راه مقابله با یاده‌خواهی صهیونیست‌ها، نه مذاکره و گفت‌وگو بلکه مقاومت مسلحانه است. هرچند که مقایسه توان نظامی دو طرف شاید معقول نباشد اما پیشرفت نظامی مقاومت طی سال‌های اخیر ما را به نتایج دیگری رهنمون می‌سازد.
- ۴- سازمان ملل و سازمان‌های حقوق بشری جهانی، عملاً باز بچه دست صهیونیست‌ها هستند و زمانی که رژیم صهیونیستی در شرایط بحرانی سیاسی-نظامی قرار گرفت این سازمان‌ها شروع به اقداماتی برای رفع بحران از این رژیم می‌کنند.
- ۵- جنگ‌های اخیر میان اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها موجب افزایش تنفر و انزجار طرفین از یکدیگر شده و این امر بر تلاش اسرائیلی‌ها در محور فرهنگ اسلامی-عربی فلسطینی‌های ۱۹۴۸ و پروژه یکدست‌سازی آنها تأثیر منفی گذاشته و راهکارهای مسالمت‌آمیز را به محاق فرود برد.

در سوی مقابل یعنی فلسطینی‌ها، پس از یک دوره نسبتاً طولانی در امیدواری به مذاکرات سازش (به ویژه طی دهه ۱۹۹۰) به این نتیجه رسیدند که مقاومت و یکدلی در برابر رژیم اسرائیل تنها راه مقابله و مقاومت است



یادداشت

خانه‌ای روی آب

تنش‌زایی؛ نیاز راهبردی رژیم صهیونیستی

محمد رضا پارسای محمودی

نتانیاهو و مواضع حزب لیکود - حزب نخست‌وزیر - تبیینی به منظور توضیح چرایی وقوع آخرین جنگ تل‌آویو در نوار غزه ارائه شود.

دفاع مشروع؛ یک توجیه تکراری

یکی از دلایلی که دستگاه دیپلماتیک و تبلیغاتی رژیم صهیونیستی در توجیه حملات گسترده ماشین جنگی این رژیم - از جمله در حمله اخیر به نوار غزه - همواره به آن متوسل شده، «دفاع مشروع» است. اگر چه در

تل‌آویو در سال‌های اخیر گاه‌وبیگاه حملاتی را به لبنان، غزه و حتی سوریه صورت داده که جدیدترین آن حمله ۸ جولای - ۱۷ تیر - به نوار غزه بوده است. رژیم صهیونیستی در این حمله هم با توسل به دستاویز دفاع مشروع کوشیده تهاجم همه‌جانبه خود را به غزه و مردمی بی‌دفاع توجیه کند. در نوشتار پیش رو ضمن نقد استدلال اصلی تل‌آویو برای حمله به غزه، تلاش می‌شود با اشاره‌ای گذرا به ویژگی‌های شخصیتی بنیامین

ماده ۵۱ منشور ملل متحد به حق ذاتی دفاع از خود - به صورت فردی و دسته‌جمعی - اشاره شده، اما این حق به وقوع حمله مسلحانه علیه یک دولت آن هم تا انجام اقدامات لازم از سوی شورای امنیت، مقید شده است. پیش از حمله اخیر به نوار غزه هیچ حمله مسلحانه‌ای علیه تل‌آویو صورت نگرفت و از این رو از لحاظ معیارهای پذیرفته شده حقوق بین‌الملل، توسل به این اصل، کاملاً بی‌پایه است. همچنین به فرض صورت گرفتن هر گونه تجاوز نظامی علیه یک دولت، دفاع مشروع باید متناسب باشد. در حمله ۸ جولای (۱۷ تیر) رژیم صهیونیستی به نوار غزه که ۸ روز پس از پیدا شدن اجساد ۳ نوجوان یهودی ربوده شده در نزدیکی شهر الخلیل و بالا گرفتن تنش میان تل‌آویو و حماس صورت گرفت - اقدامی که حماس هرگز مسئولیت آن را نپذیرفت - «اصل تناسب» هرگز رعایت نشد. کشتن نزدیک به ۲ هزار نفر از مردم غزه و زخمی کردن هزاران نفر دیگر و بی‌خانمان کردن حدود یک چهارم از جمعیت یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفری غزه توسط رژیم صهیونیستی، با هیچ یک از اصول حقوق بین‌الملل همخوانی ندارد. باید توجه داشت بیشتر این قربانیان غیرنظامی هستند و همین امر مواضع غیرانسانی رژیم صهیونیستی را در برابر مردم غزه بیش از پیش به نمایش می‌گذارد.

نخست‌وزیر جنگ طلب

برای نشان دادن تصویر بهتری از حمله اخیر رژیم صهیونیستی به نوار غزه، اشاره‌ای گذرا به زندگی و دیدگاه‌های بنیامین نتانیاهو نخست‌وزیر این رژیم و مواضع حزبی که او رهبری آن را بر عهده دارد، ضروری است. نتانیاهو - متولد ۲۱ اکتبر ۱۹۴۹ - تنها نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی است که پس از اعلام تشکیل «دولت جعلی اسرائیل» در تاریخ ۱۴ می ۱۹۴۸، در سرزمین‌های اشغالی به دنیا آمده و از این روز تا نسل مهاجرانی به شمار می‌رود که از بدو تولد در سرزمین‌های اشغالی یا ایدئولوژی صهیونیسم آموزش دیده و بزرگ شده‌اند. او با داشتن پیشینه‌ای نظامی و شرکت در جنگ‌هایی چون جنگ یوم کیپور (۲۵ تا ۲۶ اکتبر ۱۹۷۳)، از طرفداران بر خورد نظامی خشن با اعراب و فلسطینی‌هاست. یکی از نکات جالب توجه درباره زندگی سیاسی نتانیاهو، استعفا‌ی او از سمت وزارت دارایی (اگوست ۲۰۰۵) در کابینه آریل شارون به خاطر مخالفت با طرح خروج شهر کنشینیان از باریکه غزه بود. حزب لیکود هم که اینک نتانیاهو رهبری آن را در دست دارد، از احزاب راستگراست. گرایش‌های تندروانه سیاسی و یهودمحور طرفداران این حزب، در عرصه سیاست خارجی و به‌طور ویژه در رابطه با چگونگی تعامل و برخورد با فلسطینیان، بازتاب‌های خشنی داشته است. محاصره همه‌جانبه غزه و به‌مرگ تدریجی دچار کردن ساکنان آن، یکی از این سیاست‌هاست.

تنش به منزله راهبرد

حمله ۸ جولای (۱۷ تیر) رژیم صهیونیستی به نوار غزه پس از آن صورت گرفت که اجساد ۳ نوجوان یهودی که در تاریخ ۱۲ ژوئن (۲۲ خرداد) ناپدید شده بودند، در روز ۳۰ ژوئن (۹ تیر) در کرانه باختری و نزدیکی شهر الخلیل پیدا شد. شاید نزدیکی تاریخ پیدا شدن اجساد این ۳ نوجوان به تاریخ حمله به غزه پدید آورنده این باور باشد که علت این حمله، ربوده شدن و کشته شدن این ۳ نوجوان باشد؛ به ویژه آنکه تل‌آویو همواره - چه پیش از پیدا شدن اجساد و چه پس از آن - انگشت اتهام خود را به سوی حماس نشانه رفته بود اما واقعیت چیز دیگری است.

چند هفته پیش از حمله اخیر رژیم صهیونیستی به نوار غزه، فتح و حماس در تاریخ ۲ ژوئن ۲۰۱۴ - ۱۲ خرداد ۹۳ - با توافق با یکدیگر دولت وحدت ملی تشکیل دادند. در این تاریخ دولت وحدت ملی فلسطینیان به ریاست محمودعباس رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین تشکیل شد و رامی حمدالله به سمت نخست‌وزیر و ریاض المالکی به عنوان وزیر امور خارجه

انتخاب شدند. پیش از توافق فتح و حماس، نتانیاهو و دولتش همواره دوپاره بودن فلسطینیان را یکی از موانع عمده دستیابی به هرگونه راه حل عنوان می‌کردند اما پس از آن، با تغییر موضعی ۱۸۰ درجه‌ای اعلام کردند به هیچ‌روی نمی‌توانند با نمایندگان یک گروه تروریستی سر یک میز بنشینند و مذاکره کنند! از این رو تل‌آویو برای حمله به حماس و مردم غزه تنها به یک بهانه احتیاج داشت که آن را هم تراشید. البته پیش از توافق یاد شده هم تلاش‌های جان کری وزیر خارجه آمریکا برای کشاندن نتانیاهو پای میز مذاکره، بی‌ثمر مانده بود.

در خوشبینانه‌ترین حالت، حتی اگر راه حل دو دولت مدنظر دو طرف قرار بگیرد، باید مسائل عمده‌ای چون پایان محاصره غزه، بازگشت به مرزهای پیش از سال ۱۹۶۷، شهرک‌سازی‌های غیرقانونی، بازگشت آوارگان فلسطینی و موضوع حاکمیت بر بیت‌المقدس، در مذاکراتی طولانی حل‌وفصل شود؛ مسائلی که دولت‌های حاکم بر رژیم صهیونیستی نشان داده‌اند به هیچ روی تمایلی به از میان برداشتن آنها ندارند یا دست کم به دلیل مخالفت‌های جناح‌های گوناگون، نتوان انجام آن را ندارند. واقعیت این است که تل‌آویو از وضعیت موجود راضی است و نمی‌خواهد با ورود در روند مذاکره با فلسطینیان، بخش مهمی از دستاوردهای چند دهه اخیر خود را که طی چند جنگ با اعراب به چنگ آورده، از کف بدهد.

از این رو تنش‌زایی به نیاز راهبردی رژیم صهیونیستی تبدیل شده است. سیاست‌گذاران تل‌آویو به پشتوانه حمایت‌های بی‌دریغ حامیان بین‌المللی و داشتن برتری نظامی بر فلسطینیان، به ایجاد جنگ‌ها و بحران‌های مدیریتی شده، علاقه خاصی پیدا کرده‌اند. در چند سال اخیر حملات متعدد رژیم صهیونیستی به لبنان و غزه و گهگاه گفت‌وگوهای بی‌حاصل صهیونیستی - فلسطینی را شاهد بوده‌ایم و این چرخه هم در حال تکرار شدن است. در سوی دیگر باید توجه داشت هستی و بقای رژیم صهیونیستی از بدو تاسیس تا کنون - صرف‌نظر از نوع کابینه‌های حاکم - با نظامی‌گری گره خورده است.

حزب لیکود و بحران‌سازی

بحران‌های سیاسی و اقتصادی زمینه مناسبی را برای رسیدن احزاب راست‌گرا و افراطی به راس هرم قدرت فراهم می‌کنند. حزب لیکود هم به عنوان یک حزب محافظه‌کار و راستگرا، برای ربودن گوی سبقت از دیگر احزاب و در اختیار گرفتن کرسی‌های پارلمانی بیشتر و تشکیل دولت، از بحران‌سازی و استفاده انتخاباتی از فضای نامنی استقبال می‌کند. رهبران حزب لیکود - حزبی که پس از انتخابات پارلمانی ۲۲ ژانویه ۲۰۱۳ با ائتلاف با احزاب دیگری چون «خانه یهودی»، «پش‌آتید» و «جنیش» قدرت و دولت را به دست گرفت - در فضای نامنی و بحران، بهتر می‌توانند بخشی از مردم و نخبگان یهود را با خود همراه سازند. در حمله ۸ جولای به غزه و هنگام کشتار طولانی مدت مردم بی‌دفاع آن، قدری از این همراهی‌ها را شاهد بودیم.

البته دولت نتانیاهو همواره نمی‌تواند به بحران‌سازی به عنوان ابزاری برای کسب پشتوانه مردمی و پیروزی در رقابت‌های میان‌حزبی تکیه کند. بحران‌سازی، جدای از خدشه‌دار کردن بیش از پیش چهره رژیم صهیونیستی در سطح بین‌المللی، می‌تواند واکنش‌های خشونت‌آمیز طرف مقابل را برانگیزد و در سطح داخلی هم بازتاب‌های سیاسی و اجتماعی متناسب با خود را پدید بیاورد. با کاسته شدن از میزان تنش‌ها هم، احزاب دیگری که خواهان برخورد مصالحه‌جویانه‌تری در قبال فلسطینیان هستند، می‌توانند مواضع جنگ‌طلبانه نتانیاهو و دولتش را به چالش بکشند و زمینه به زیر کشیدن او را فراهم سازند؛ به ویژه آنکه رقبا و مخالفان داخلی نتانیاهو هم برای در پیش گرفتن سیاستی نرم‌تر در برابر فلسطینیان می‌توانند - مانند نتانیاهو - به مساله تامین بهتر منافع یهودیان در بلند مدت، متوسل شوند. ☐

از این رو
تنش‌زایی
به نیاز
راهبردی رژیم
صهیونیستی
تبدیل شده
است. مردان
تل‌آویو به
پشتوانه
حمایت‌های
بی‌دریغ
حامیان
بین‌المللی و
داشتن برتری
نظامی بر
فلسطینیان، به
ایجاد جنگ‌ها
و بحران‌های
مدیریتی شده،
علاقه خاصی
پیدا کرده‌اند



ترجمه

ما صلح طلب هستیم!

دروغ‌های بزرگی که اسرائیل برای حمایت از جنگ علیه

غزه گفت



دامون لینکر، منتقد سیاست‌های اسرائیل
ترجمه: بهزاد اخلاقی

شاید از منظر اخلاقی بتوان فهمید که بنیامین نتانیاهو چندان هم نتوانسته خواسته‌های درونی‌اش در خصوص یورش به نوار غزه را پنهان کند. به همین جهت به دروغ‌گویی روی آورده تا بتواند آنچه در ذهن می‌پروراند را به منصفه ظهور برساند. در آغاز جنگ غزه من حمله اسرائیل به باریکه را یک اقدام اخلاقی و البته احمقانه توصیف کردم. اشتباه من فاحش بود زیرا پس از گذشت ۳ هفته شاهد فجایعی در غزه بودم که نمی‌توانستم آن را درک کنم. من کماکان فکر می‌کنم بمباران غزه از لحاظ استراتژیک احمقانه است اما پشیمانم که آن را یک مساله اخلاقی می‌دانستم. استدلال من پیش از آغاز یورش اسرائیل به نوار غزه ساده بود، در رسانه‌ها اخباری مبنی بر موشک‌پراکنی حماس بر شهرها و استان‌های اسرائیل می‌خواندم و تصور غالب آن بود که هیچ‌کسی در مقابل حمله سکوت نخواهد کرد. یهودیان در اراضی اشغالی خواستار پاسخ از سوی دولت بودند به همین جهت نتانیاهو هم با رونمایی یک چهره مدافع وارد میدان شد. اما اگر تمام ماجرا این بود شاید می‌شد مساله را به سادگی حل کرد.

مشکل اول آنجاست که عدم توازن میان تعداد کشته‌شدگان مسائل را کمی پیچیده‌تر کرد؛ ۱۸۰۰ فلسطینی در مقابل ۶۹ اسرائیلی. نتانیاهو مدارس، بیمارستان‌ها و خانه‌های مسکونی را بمباران کرد اما باز هم این تمام مساله نبود. «بی‌بی» از سلاح‌هایی استفاده کرد که برای جنگ شهری، نامتعارف بودند، نخست‌وزیر اسرائیل در مناطق پرجمعیت از بمب‌های سنگینی استفاده کرد که منازل مسکونی را به تلی از خاک مبدل می‌کردند. اسرائیل و دوست و مدافع آمریکایی‌اش برای پنهان کردن و البته اخلاقی جلوه دادن اقدامات خود مجبور شدند دروغ‌هایی بگویند تا جهانیان را برای ادامه این کشتار متقاعد کنند.

اسرائیل به
آمریکایی‌ها
نشان داد که
نه تنها حاضر

به عقب‌نشینی

از مواضع

خودنیست

بلکه جمعیت

اسرائیلی

ساکن در

اراضی اشغالی

رو به رشد است

ونتانیاهو از

حمایت‌های

عمومی

برای پیشبرد

ایده‌هایش

بر خوردار است

به رشد است و نتانیاهو از حمایت‌های عمومی برای پیشبرد ایده‌هایش برخوردار است. با توجه به این نکته قابل توجه است که درک کنیم چگونه اسرائیل در طول ۴۷ سال از نخستین باری که کرانه باختری را اشغال کرد، توانست در منطقه بماند و خشم فلسطینیان از زندگی زیر فشارهای یهودی بیشتر و بیشتر شد.

دروغ دوم: ما اشغال غزه را پایان دادیم

اسرائیل اشغال غزه را در سال ۲۰۰۵ پایان داد. یهودی‌ها ادعا می‌کنند آنچه در آگوست رخ داد، تخلیه ۹ هزار سکنه و مهاجر یهودی بود که از خانه‌هایشان رانده شده و به مکان‌های دیگری انتقال یافتند. این در وضعیتی بود که اگر قرار بود این یهودیان در باریکه غزه زندگی کنند، باید دیوارهای حائل، سیم‌های خاردار و موانعی برای جداسازی آنها از فلسطینیان تعبیه می‌شد، شهروندانی که فقیر، ستمدیده و محروم بودند. اسرائیلی‌ها پس از این اقدام ادعا کردند که این اقدام خودجوش و داوطلبانه آنها باید هدیه در خوری داشته باشد پس از تابستان ۲۰۰۵ دست کم ۵۴۱ هزار یهودی در مناطق مورد مناقشه زندگی می‌کنند. به نظر می‌رسد براساس آنچه در کتاب مقدس وجود دارد اسرائیل هرگز به دنبال پایان اشغال خود بر غزه نبوده و حتی به دنبال بازپس‌گیری آن است؛ همان‌طور که یکی از نویسندگان یهودی در هآرتص می‌نویسد: «در سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶ پیش از آنکه حماس در انتخابات غزه پیروز شود ما می‌توانستیم آزادانه در منطقه تردد کنیم، از طریق کارت‌های شناسایی رفت‌وآمدها به مصر را کنترل کنیم. اما متأسفانه اکنون حتی یک سرباز اسرائیلی هم نمی‌تواند وارد این منطقه شود. تخلیه

دروغ اول: بحث انحرافی شهرک‌های یهودی

اسرائیل با آغاز بحث شهرک‌سازی و یهودی‌سازی مناطق مورد مناقشه همواره از مذاکرات جلوگیری می‌کند، آنها عملاً آمریکایی‌ها و جان کری وزیر امور خارجه را در این مورد دست می‌اندازند. به همین جهت مجموعه مذاکرات طرفین در مورد طرح دو کشور شدن با شکست مواجهه می‌شود و نتانیاهو فضا را برای آنچه پیش‌تر در ذهن می‌پروراند آماده می‌کند. در همین حال بحث شهرک‌سازی‌ها همواره یک جریان انحرافی بود تا اجازه ندهد مذاکرات «دو کشور شدن» عملاً به نتیجه برسد. اسرائیل عمداً این جریان را هدایت می‌کرد تا این طرح هرگز اجرایی نشود. تلاش‌های دولت آمریکا برای رسیدن به نتیجه با تل‌آویو همواره با شکست روبه‌رو شد. حتماً سوال می‌شود که چگونه این رویداد ممکن است؟ در پاسخ باید گفت: به جهت امتناع اسرائیل از توقف شهرک‌سازی در مناطق اشغالی حتی در خلال مذاکرات، آنها به آمریکایی‌ها نشان دادند که نه تنها حاضر به عقب‌نشینی از مواضع خود نیستند، بلکه جمعیت اسرائیلی ساکن در اراضی اشغالی رو





از نظر حقوق بین‌الملل ۱۲ مایل دریایی برای کشورها حق حاکمیت بر آب‌هاست. از این طریق اسرائیل خود گامی در جهت دو کشور بر می‌دارد که در این صورت و بازگشت به مرزهای سال ۱۹۶۷ هزاران شهروند کشتین باید خانه‌ها را تخلیه کنند و یک فروپاشی از درون برای کابینه یهودی است

به دنبال حذف حماس بود، در تل‌آویو حتی کسی به خلع سلاح حماس هم فکر نمی‌کرد بلکه تنها به دنبال حذف آن بودند. قابلیت‌های حماس در خصوص راکت‌باران اسرائیل نگرانی‌های فراوانی را به دنبال خود داشت. در بخش سیاسی تل‌آویو به دنبال متقاعد کردن فلسطینی‌ها برای اشغال غزه بود که با توجه به حمایت ساکنان غزه و بخش‌های دیگر فلسطین این ایده هم بیهوده به نظر می‌رسد.

شک نکنید اسرائیل شکست خورد

به همین جهت باید گفت اسرائیل عملاً در بحران غزه شکست خورده است، با آنکه چهره یک پیروز را به خود می‌گیرد. ممکن است شما در یک نبرد به صورت فیزیکی و میدانی پیروز شوید، همانند آنچه برای آمریکا در جریان جنگ ویتنام رخ داد اما از نظر اخلاقی تل‌آویو بازنده یک نبرد تمام‌عیار بود. همان‌طور که اشاره شد اسرائیل از نظر سیاسی شکست سنگینی متحمل شد زیرا نه تنها نتوانست مقاومت را خلع سلاح کند بلکه حمایت از حماس نه تنها کاهش نیافت بلکه در تمامی اراضی اشغالی از گروه‌های مقاومت حمایت شد. دوستان آمریکایی اسرائیل از پروژه‌های صهیونیستی حمایت می‌کنند، من همیشه می‌گویم دروغ‌ها را باور نکنید و با تکرار آن سعی نکنید آن را واقعیت نشان دهید. یک اشغال بی‌پایان و حرکت گام‌به‌گام که منجر به سلب مالکیت از اراضی فلسطینی می‌شود، اعمال دوره‌ای اقدامات نظامی علیه غیرنظامیان اسرائیل را در مسیری بی‌بازگشت قرار داده است. کاخ سفید جنایت‌های اسرائیل را پاک می‌کند و این تنها از بین بردن صورت مساله است. ❏

غزه از سربازان و ساکنان یهودی آن اکنون شرایط را به گونه‌ای پیش می‌برد که حتی یک ایست بازرسی اسرائیلی هم در منطقه وجود ندارد. اسرائیل حتی یک محیط امنیتی مخصوص به خود در نوار غزه ندارد.»
نتانیاهو تلاش می‌کند نشان دهد شهرکنشینان وی را وادار می‌کنند تا وارد حریم نوار غزه شود. بسیاری از گروه‌های داخلی در اسرائیل کابینه را سازشکار می‌دانند و البته همان‌طور که اشاره شد، نتانیاهو هم از این مساله بارها استفاده کرده و طرف‌های غربی را در خصوص آنچه در غزه رخ می‌دهد فریب داده است. مساله‌ای که اسرائیل از آن واهمه داشت و در میان خواسته‌های حماس برای آتش‌بس هم بسیار حائز اهمیت بود، رعایت حریم ۱۲ مایل دریایی از سوی اسرائیل و اجازه ماهیگیری و کشتیرانی در این محدوده را شامل می‌شد. این مساله در نگاه اول چندان ترسناک به نظر نمی‌رسد اما چرا نتانیاهو کابوس آن را می‌بیند؟ از نظر حقوق بین‌الملل ۱۲ مایل دریایی برای کشورها حق حاکمیت بر آب‌هاست. از این طریق اسرائیل خود گامی در جهت دو کشور بر می‌دارد که در این صورت و بازگشت به مرزهای سال ۱۹۶۷ هزاران شهروند کشتین باید خانه‌ها را تخلیه کنند و یک فروپاشی از درون برای کابینه یهودی است.

دروغ سوم: ما صلح می‌خواهیم

و در پایان بهترین و مهم‌ترین دروغ اسرائیل در خصوص غزه مساله صلح بوده که در خصوص آن هم شک و تردیدهای فراوانی وجود دارد. نوا میلمن در وبلاگش به عنوان گفت‌وگوی آمریکایی می‌نویسد، اسرائیل در یورش به غزه و هدف‌ها را دنبال کرده؛ هدف سیاسی و نظامی. در هدف نظامی اسرائیل



از نزاع تا همکاری

مولفه‌های سیاست روسیه در مقابل خاورمیانه چیست؟

حجم تبادلات تجاری طرفین رو به رشد است. مناسبات مسکو-تهران یکی از روابط پیچیده‌ای است که روسیه در منطقه خاورمیانه آن را هدایت و در جهت بهسازی و رشد آن گام برمی‌دارد. در یک تغییر فاحش امروز روسیه برخلاف دوران اتحاد شوروی با تمامی بازیگران اصلی در منطقه خاورمیانه خط ارتباط قوی برقرار کرده است. سالانه هزاران گردشگر روس از کشورهای خلیج فارس و شمال آفریقا دیدار می‌کنند و همکاری‌های انرژی با کشورهای لیبی و الجزایر برای مسکو اهمیت زیادی دارد.

دلایل اهمیت خاورمیانه

خاورمیانه به دلایل بسیاری برای مسکو حائز اهمیت است که یکی از اصلی‌ترین آنها نزدیکی فیزیکی جغرافیایی است. فاصله میان گروژنی پایتخت چین تا شهر موصل در شمال عراق چیزی حدود ۶۰۰ مایل برآورد می‌شود که اهمیت موضوع خاورمیانه را برای روس‌ها دوچندان می‌کند. مساله دوم جمعیت رو به رشد مسلمان در روسیه است؛ به طوری که پس از فروپاشی اتحاد شوروی دیگر دیواری برای جدا کردن آنها از مسلمانان در ترکیه، ایران، افغانستان و دیگر کشورهای

روسیه از میانه دهه نخست سده جدید پس از پایان بحران‌های داخلی‌اش توجه خود را به مسائل بین‌المللی معطوف کرد.

علاقه ذاتی سیاست خارجی روسیه در این دوران هم کماکان غرب (اروپا و کشورهای غربی عضو جامعه مشترک‌المنافع و همچنین آمریکای شمالی) است اما به وضوح شاهد تغییر و رشد همکاری‌های روسیه در آسیا با کشورهای هندوستان، چین، ژاپن و کره هستیم. در این بین خاورمیانه که از منظر جغرافیایی سیاسی در میان دو منطقه اروپا و شرق آسیا واقع است به همین جهت به دایره توجه روسیه بازگشت، در همین حال و در جهت ایده جهان چندقطبی ارتش سرخ پیش از فروپاشی اتحاد شوروی از منطقه خارج شد که نشانه نمادین آن خروج از منطقه در سال ۱۹۸۹ بود اما با تحولات نوین منطقه خاورمیانه قرار دادهای نظامی و همکاری‌های اقتصادی مسکو به دنبال آنچه روزی در منطقه رها کرده بود بازگشت. روسیه در دوران جدید مناسبات خود با سوریه را بازسازی کرد در حالی که روابطش با اسرائیل در نقطه‌ای از نوسازی قرار داشت. در این میان ترکیه به عنوان همکار اصلی مسکو در خاورمیانه شناخته می‌شود؛ به طوری که

نویسنده: دیمیتری ترین
ترجمه: سید بهزاد اخلاقی

عرب منطقه خاورمیانه وجود ندارد. از هر ۷ روس یک نفر مسلمان است؛ همان طور که پیش از این اشاره شد این جمعیت در حال رشد بوده و برای مسکو مناسبات با کشورهای اسلامی اهمیتی بیش از گذشته دارد. در همین حال ۲۰ درصد از جمعیت کنونی اسرائیل را یهودیانی تشکیل می دهند که به یهودیان شوروی شهرت دارند. آنها روسی صحبت می کنند و در پست های مهم دولتی نقش آفرین هستند. مساله سومی که برای روس ها خاورمیانه را ویژه می کند تحولات مذهبی و فعالیت های افراط گرایانه ای است که در حال رخ دادن است. مسکو از آنچه در شمال عراق و حتی افغانستان رخ می دهد ابراز نگرانی می کند زیرا این تحولات می تواند در تاتارستان و باشقریستان روسیه و حتی جمهوری های آسیای مرکزی تاثیرات عمیقی بگذارد. چهارمین مساله ای که منجر به ایفای نقش روسیه در خاورمیانه می شود، مساله انرژی است. روسیه خود را یک قدرت انرژی در منطقه خاورمیانه می داند. به همین جهت علاقه مند است تا از فرصت هایش در مرزهای جنوبی استفاده کند. و در نهایت مساله پنجمی که منجر به نگاه روس ها به این منطقه تر و تمند و پرنزاع می شود، وجود آمریکایی ها در منطقه و حضور نظامی و امنیتی شان در افغانستان، عراق و کشورهای عرب خلیج فارس است.

علائق روسیه در خاور میانه چیست؟

با توجه به جغرافیا، مسکو برای ساخت یک بلوک سیاسی در منطقه قدم می گذارد تا بتواند نقش بیشتری در وضعیت بازیگران خارجی که در قفقاز شمالی و آسیای مرکزی حضور دارند، ایفا کند. در همین حال در خواست روسیه یک جهان چندقطبی است. به همین جهت با بازیگران اصلی خاورمیانه شامل ترکیه، ایران و عربستان سعودی روابط جدیدی را بنا نهاده است. پس از طوفان جنگ اول خاورمیانه و حضور نظامی آمریکا در دو جنگ افغانستان و عراق، روس ها از نزدیک شدن یانکی ها به مرزهایشان وحشت زده شدند. روس ها به یکبار شاهد حضور پر تعداد نظامیان آمریکایی در مرزهای شوروی در جنوب بودند. روس ها این بار و برخلاف سیاست های گذشته شان تلاش کردند تا از حضور نظامی ناتو و آمریکا در افغانستان به نفع خود استفاده کنند اما کماکان با حضور نظامی آمریکا در آسیای مرکزی مخالف هستند، زیرا آن را ورود به حیات خلوت خود می دانند.

از نگاه امنیتی روسیه به برقراری ارتباط با منابع اصلی که به گروه های جدایی طلب در قفقاز شمالی خط فکری و حمایت های مالی ارائه می دهند، علاقه دارد، زیرا چچن مهم ترین مساله ای است که امنیت ملی روس ها را پس از فروپاشی اتحاد شوروی به خطر انداخته. به همین جهت روابط با سعودی، قطر و ترکیه از این نقطه نظر برای کرملین حائز اهمیت بوده است. برای روس ها بازگشت افغانستان به شرایط میانه دهه ۱۹۹۰ و قدرت گرفتن مجدد طالبان یک خط قرمز است که می تواند مناطق مرزی آسیای مرکزی با افغانستان و حتی فراتر از آن در قفقاز شمالی را ناامن کند. متخصصان امنیتی مسکو مساله افغانستان - پاکستان و عراق و به طور کلی جریان نیروهای به اصطلاح جهادی را در یک طرف بررسی می کنند. روس ها در مورد مساله عراق از دولت سازی و ثبات سیاسی استقبال می کنند و در مقابل خروج نیروهای آمریکایی از این کشور برای آنها مطلوب بوده و هر گونه هرج و مرج را خطری جدی برای خود ارزیابی می کنند. اما مساله افغانستان با روندی که در عراق رخ می دهد بسیار متفاوت است. برای روس ها آنچه منجر به افزایش ناآرامی ها و عدم ثبات سیاسی می شود، به خروج نیروهای غربی از هندوکش وابسته است. به همین جهت آنها مساله خروج آمریکا از افغانستان را فرصت دوباره برای قدرت نمایی نیروهای افراطی علیه خود می دانند که یک بار امتحانشان را پس داده اند.

جهان اسلام گسترده تر

ایدئولوژی کمونیستی و بعضاً سوسیالیستی اتحاد شوروی اکنون دیگر وجود ندارد. به همین جهت روس ها با مجاهدان شمال افغانستان که روزگاری

دشمنان آنها بودند در مقابل طالبان متحد شدند و جنگ جبهه شمال به رهبری احمدشاه مسعود را پشتیبانی کردند. روس ها یادگرفتند تا با دشمنان سابق خود علیه دشمنان جدیدشان دوست شوند. این مساله حتی در مورد رفتار آنها با موضوع «ضدصهیونیست» یا ضدیهودی هم قابل ملاحظه است. روسیه اکنون جانشین اتحاد شوروی است و ارتباطات خود را با گروه و فرقه های درگیر در لبنان حفظ کرده است، روابط با دمشق هم از همین منظر قابل ارزیابی است. به زبان ساده تر روسیه علایق اتحاد شوروی را در منطقه خاورمیانه اکنون به روشی قدرتمندتر و بدون بایسته های ایدئولوژیکی ادامه می دهد. در مورد رابطه با جهان اسلام تنها این نکته قابل بحث است که روس ها در سازمان کنفرانس اسلامی توانسته اند عضو ناظر باشند که برای کشوری مسیحی با مذهب ارتودکس و جریان ریشه دار بی خدایی مساله ارزشمندی است. همکاری روسیه با سازمان کنفرانس اسلامی برای تعدیل نقش کشورهای خاورمیانه عربی به خصوص عربستان و قطر در نقش حمایتی شان از گروه هایی بود که با پوشش اسلام دست به اقدامات تروریستی در خاک روسیه می زدند. روس ها متوجه این موضوع هستند که کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی هدفی جز اعلام فشار بر غرب با پذیرش مسکو در ساختار خود نداشته اند. اما کرملین خود را یک برقرار کننده تعادل می داند به طوری که استفاده از سازمان کنفرانس اسلامی را قدمی در جهت احیای ایده جهان چند قطبی در طولانی مدت می داند. □

نتیجه گیری

همان طور که از مباحث فوق برمی آید، سیاست های روسیه و آمریکا در منطقه خاورمیانه تا حد زیادی هم پوشانی دارند و تروریسم اصلی ترین کلیدی است که طرفین را به هم پیوند می زند. در خصوص سیاست های روسیه و آمریکا در خاورمیانه چهار بحث اصلی مطرح است؛ دو موردی که روس ها با آمریکایی ها اختلاف نظر دارند مباحث مربوط به سوریه و لبنان بوده و مواردی که طرفین در چارچوب کلی با آنها موافق هستند، مساله عراق و آینده پرونده هسته ای ایران است. اما روابط میان روسیه و آمریکا در منطقه خاورمیانه با چالش ها و نزاع هایی هم همراه بوده؛ به طوری که روسیه مشغول فروش سلاح به عراق، مصر و سوریه است که این مساله بازار تسلیحاتی روسیه را در خاورمیانه گسترش می دهد و مورد پسند آمریکایی ها نیست. روسیه از ساخت خط لوله ناپاکو که انرژی جمهوری کوچک آذربایجان را از مسیر ترکیه و با مشارکت غربی ها به اروپا منتقل می کند ناراضی است و آن را تهدیدی برای خود می داند. حتی با وجود تهدیدها علیه سوریه و جنگ گرجستان و پس از آن بحران اوکراین از رویارویی جدی میان روسیه و آمریکا اجتناب شده است. مساله ای که اکنون در سیاست کلی خاورمیانه ای روسیه مورد نگرانی آمریکایی هاست، مدل این رابطه بوده که دیگر مانند دوران دهه ۹۰ میلادی نمی توانند آن را به سادگی جهت دهی کرده یا متوقف کنند. همکاری مسکو با غرب یا حتی سکوت کرملین در خصوص آنچه در لیبی یا عراق ۱۹۹۱ رخ داد، دوستان روسیه در خاورمیانه و جهان عرب را با بی اعتمادی نسبت به شریکشان روبه رو ساخت، اما اکنون و با توجه به حمایت های مسکو از دمشق و آنچه در مقابله با داعش در عراق رخ می دهد، نسیم یک روسیه قوی و مورد اعتماد را به سوی خاورمیانه آورده است. مساله دیگری که در روابط روسیه و خاورمیانه باید در نظر گرفت روابط موردی و عملگرایی است که مسکو آن را دنبال کرده و اساس سیاست گذاری منطقه ای اش را بر همین چارچوب بنا کرده است.

روسیه علایق اتحاد شوروی را در منطقه خاورمیانه اکنون به روشی قدرتمندتر و بدون بایسته های ایدئولوژیکی ادامه می دهد



چینی‌های صبور در کنار روس‌های عجول

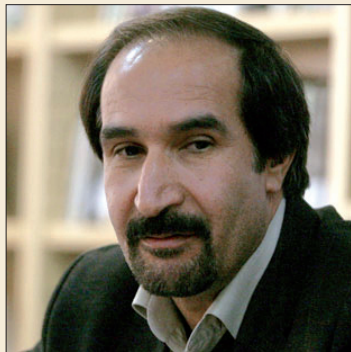
جهانگیر کریمی از نقاط افتراق و اشتراک سیاست خارجی روسیه و چین می‌گوید

محسن فریدبر بحران‌های منطقه‌ای اخیر در سراسر جهان به میدانی برای وزن‌کشی بازیگران قدرتمند بین‌المللی بدل شده است. از آنجا که نظم موجود در سیستم بین‌المللی پس از جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، حالت سیال و ژله‌ای دارد و اصطلاحاً نظم در حال گذار است، شکل دادن به نظم در حال گذار کنونی مسأله‌ای بسیار مهم است. بحران سوریه و اخیراً بحران اوکراین صحنه کشاکش آشکار آمریکا و روسیه است؛ که حتی برخی از عنوان جنگ سرد جدید برای توصیف آن استفاده می‌کنند. آنچه مشخص است این است که جنبه‌های تعارض آمیز رفتار بین‌المللی روسیه و آمریکا نسبت به قبل تشدید شده است. از طرف دیگر در شکلی محدودتر و غیر تقابلی‌آمیزتر، این پدیده در خصوص رابطه آمریکا با چین هم قابل درک است. رویکرد آمریکا در قبال محیط پیرامونی روسیه، حضور در دریای چین، سیاست فعالانه خاورمیانه‌ای روسیه و چین، همگرایی بین‌المللی بیشتر محور مسکو-پکن از پازل‌های اصلی تحولات کلان بین‌المللی است که پویایی و حساسیت روابط سه بازیگر عمده نظام بین‌الملل یعنی آمریکا، روسیه و چین را خاطر نشان می‌سازد.

دکتر کریمی دانشیار روابط بین‌الملل و مدیر گروه مطالعات روسیه دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران است که بیش از ۱۰ عنوان کتاب و بالغ بر ۵۰ مقاله تخصصی در جراید علمی به چاپ رسانده است. متن مصاحبه اختصاصی «همشهری ماه» با وی پیرامون رویکرد سیاست خارجی روسیه به تحولات بین‌الملل است که در ادامه می‌خوانید.

● درک هیات عالی‌نخبگان روسیه شامل آقای پوتین، مدودف، لاوروف و... نسبت به نقش و جایگاهی که روسیه باید در نظام بین‌الملل و منطقه خاورمیانه داشته باشد چگونه است؟

در روسیه به‌طور کلی یک نگاه مشترک و منسجم نسبت به نظام بین‌الملل وجود دارد و آن اینکه نظام بین‌الملل هم به صورت تئوریک هم واقعی نه یکجانبه است، نه تک‌قطبی و نه غرب‌محور. بلکه یک نظام چندجانبه‌گرا، چندقطبی و متکثر تلقی می‌شود و روسیه به عنوان یکی از قطب‌های نظام بین‌الملل چندقطبی در نظر گرفته می‌شود که در کنار قدرت‌های بزرگی مثل چین، اروپا و حتی قدرت‌های بزرگ جهان سومی مثل هند و برزیل در حال تعامل قرار دارند. از نگاه دولتمردان روسیه، این نظام قدرت‌محور است و در حقیقت بیشتر نگاه واقع‌گرایان کلاسیک و مبتنی بر بازی بزرگ بین قدرتمندان در جریان است. عناصر اصلی این نگاه به نظام بین‌الملل، به رسمیت شناختن حاکمیت ملی کشورها، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران، عدم توسل به زور و منطق نظم، ثبات و امنیت بین‌الملل است که شکل‌گیری آن براساس کنسرت قدرت‌های بزرگ مطرح می‌شود که به سنت‌های مرسوم در سده ۱۸ و ۱۹ و حتی سده ۲۰ برمی‌گردد. بر اساس نظر دولتمردان روسی و اسناد راهبردی این کشور ۳ منطقه اصلی وجود دارد. یکی منطقه اروپا و آمریکا یا همان یوروآتلانتیک، یک منطقه جنوبی وجود دارد که شامل آسیای شرقی، قفقاز و آسیای مرکزی و خاورمیانه است و یک منطقه دیگر



که شامل آفریقا، اقیانوسیه و آمریکای لاتین است که تحت عنوان سایر می‌آید. در روسیه نگاهی آرمانی به مناطق وجود دارد. بدین صورت که منطقه شمال یعنی از ونکوور تا ولادی وستک یا غرب و اروپا را یک منطقه می‌دانند که شامل روسیه هم هست و برایش یک نظام امنیتی واحد در نظر دارند که جدا از ناتو و سازمان همکاری و امنیت است. در این نگاه، روسیه بخشی از اروپا تلقی می‌شود اما به عنوان یک شریک برابر. این یک نگاه آرمانی امنیتی است. طرح مدودف که به نوعی توسط پوتین هم اخیراً باز مطرح شده، در همین چارچوب است که فعلاً شرایط آن وجود ندارد. در این نگاه خاورمیانه معنا و مفهوم دیگری پیدا می‌کند. خاورمیانه مثل گذشته صرفاً فضای نفوذ روسیه نیست بلکه در درجه اول یک تهدید است که هم نفوذ قدرت‌های بزرگ، گسترش ناتو، ترکیه و گسترش رادیکالیسم تهدیداتی جدی برای منافع روسیه در منطقه، حتی برای آسیای مرکزی

و قفقاز و امنیت داخلی روسیه قلمداد می‌شود. بر این اساس یک سیاست خاورمیانه‌ای شکل گرفته که رئیس آن جنبه‌های دفاعی و بازدارندگی دارند و محورهای این سیاست عمدتاً همکاری با ایران، سوریه و حتی دولت عراق و یمن است. در واقع در این سیاست خاورمیانه‌ای تلاش این است که ثبات و امنیت در سطح خاورمیانه حفظ شود. چراکه بی‌ثباتی خاورمیانه مناطق مجاور روسیه یعنی قفقاز جنوبی و سپس شمالی را متاثر می‌سازد. همچنان که روسیه یک سرمایه‌گذاری ۵۰ تا ۶۰ میلیون دلاری در خاورمیانه انجام داده است. در سال‌های اخیر با پای تضعیف سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، سیاست‌های خاورمیانه‌ای روسیه شکل گرفته یعنی با توجه به احساس ضعف و بی‌عملی سیاست‌های آمریکا، روسیه سعی کرده به یک سیاست جدید خاورمیانه‌ای انسجام ببخشد.

● آیا رفتار آمریکا در خصوص روسیه و چین را یکسان می‌بینید؟ اگر نه، چرا این تفاوت وجود دارد؟ این تفاوت سیاست آمریکا در قبال مسکو و پکن به چه عواملی برمی‌گردد؟

سیاست آمریکا در قبال روسیه و چین در واقع سال‌هاست که متفاوت است. یعنی از زمان روابط چین-آمریکا در سال ۱۹۷۲ به بعد که آمریکا یک سیاست فعال را در مورد چین دنبال کرد و با وجود فراز و نشیب پیوستگی خود را حفظ کرد؛ هر چند در حال تبدیل شدن از یک همکاری همه‌جانبه به یک رقابت جدی است. اما در مقابل روسیه این سیاست به شکل دیگری بوده. یعنی پس از پایان جنگ سرد، تصمیم‌گیری در قبال شوروی

IFTH BRICS SUMMIT

26 - 27 MARCH 2013 DURBAN, SOUTH AFRICA



در بالاترین سطح تصمیم‌سازی سیاست خارجی آمریکا قرار داشت و کل سیاست خارجی آمریکا در پرتو رقابت با شوروی عمل می‌کرد. حتی رابطه با چین هم در پرتو سیاست آمریکا در برابر شوروی قرار داشت. اما با پایان جنگ سرد تغییراتی جدی و به فراخور تحولات داخلی روسیه شکل گرفت؛ یعنی مادامی که مزاحمتی از سوی روسیه وجود نداشت آمریکا سیاست گسترش نفوذ خود را به صورت مستقیم چه در قبال جماهیر مستقل یا متحدان شوروی سابق دنبال می‌کرد و سپس نفوذ منطقه‌ای و نهادی همچون ناتو و امثالهم دنبال شد. یا حتی اتحادیه اروپا، طرح مشارکت شرقی، سازمان گوام، اما با تحول سیاست در داخل روسیه و به قدرت رسیدن پوتین شرایط متفاوت شد و روابط روسیه-آمریکا از قالب بازنده-برنده به شکل قدرت رقیب تغییر حالت یافت. پا به پای احیای روسیه و انسجام داخلی و بهبود وضع اقتصادی، روسیه نقش بین‌المللی جدی‌تری را دنبال کرد و گسترش نفوذ آمریکا را به چالش کشید و نهایتاً در بحران اوستیا و اوکراین به تقابل جدی رسید. در حال حاضر آمریکا به صورت جدی با روسیه در مسائل منطقه‌ای وارد درگیری شده است. اما در مورد چین تأکید بر سیاست «تمرکز بر آسیا» بود که از سال ۲۰۱۲ در برنامه دفاعی آمریکا قرار گرفت و مقرر شد تا سال ۲۰۱۶ تمرکز گرانگه سیاست خارجی آمریکا به سمت چین برود. مقدمات کار فراهم شده، یعنی اتحاد ژاپن، تایوان، کره جنوبی، کشورهای آسه‌ان یا حتی کشورهای نیوزیلند و استرالیا و هند. مجموعه اینها حلقه‌ای دور چین فراهم کرده است. این زمانی بود که پس از بحران اوستیا یک «بازتعریف» در سیاست آمریکا نسبت به روسیه صورت گرفت که طرح سپر موشکی تعلیق شد، گسترش ناتو مسکوت گذاشته شد و قرار بر تعامل جدی با روسیه شد اما چون این اتفاق نیتاد و روسیه کوتاه نیامد، هم‌زمان بعضی مسائل به این دامن زد. مذاکرات لیبسون پیرامون سپر موشکی بین اروپا و روسیه موفق نبود و این طرف بحران سوریه هم آغاز شد، به علاوه بیداری اسلامی یک سوءظن جدی را در روسیه ایجاد کرد و بعد ماجرای اسنودن مطرح شد که اگر چه وزنی نداشت اما نشانگر رقابت بود. نتیجه اینکه آمریکا همچنان تمرکزش را بر مجاورت روسیه و خاورمیانه بگذارد، چرا که خاورمیانه وضعیت مناسبی ندارد و روسیه همچنان به عنوان یک نیروی مقاوم و در دلسر ساز در مقابل طرح‌های غربی است. در مقابل روسیه، آمریکا سعی کرده سیاست تنبیهی مستقیمی را اتخاذ کند اما از طرف دیگر در چین در تلاش است متحدان خود را اقناع کند که آنها را تنها نمی‌گذارد و از طرفی چین را کنترل می‌کند و این تناقضی در سیاست آمریکاست.

روسیه در حال مقاومت است و سیاست هجومی ابتکاری ندارد اما چینی‌ها در حال گسترش نفوذ

خود هستند و مسائل مربوط به دریای چین و انتقال انرژی از دریای چین جنوبی بحث‌های گسترش گرایانه‌ای است. روش گسترش گرایانه چین در محیط راهبردی خود و سیاست تدافعی روسیه در مجموع بی‌ربط به هم نیستند. غربی‌ها می‌خواهند این ارتباط را قطع کنند. چینی‌ها خیلی محتاط هستند و مواظبت رفتارشان موجب حساسیت و نگرانی غرب نشود. سیاست روسیه و چین در نظام بین‌المللی امروزی متفاوت است. چینی‌ها نگاه اقتصادی و بلندمدت و گسترش گرایانه غیر حساسیت‌برانگیز به موضوعات دارند اما روس‌ها نگاهی امنیتی، فوری و تدافعی به محیط اطراف دارند. خب در سطح نظام بین‌المللی اشتراک نظر وجود دارد؛ هر چند در بلندمدت متفاوت است. روس‌ها نظام بین‌الملل را در بلندمدت هم چندقطبی می‌بینند، اما چینی‌ها به دنبال هژمونی هستند. روس‌ها به دنبال احیای گذشته هستند. این دو نگاه به نظام بین‌الملل و نظم منطقه‌ای، رفتارهای سیاست خارجی متفاوتی را باعث می‌شود که در تک تک موضوعات شاهد تفاوت‌های بین روسیه و چین هستیم. روسیه در گذشته ابر قدرت بوده و قبل از آن برای حدود ۳ قرن قدرت بزرگ جهانی بوده است. اما چینی‌ها تجربه متفاوتی دارند از یک امپراتوری سنتی به یک مستعمره تبدیل شده‌اند و انقلاب چین و جایگاه یک کشور غیرمتعهد را در نظام بین‌الملل داشته‌اند، لذا نگاه متفاوت، تجربه متفاوت و جایگاه متفاوتی دارند. چین صبوری بیشتری دارد و برای بازیگری در آینده به شکلی متفاوت برنامه‌ریزی کرده و به

شکلی اساسی و زیرساختی به دنبال فراهم کردن شرایط بازی است؛ به گونه‌ای که دنیا از چین برای ایفای نقش دعوت کند. این نگاه با نگاه روس‌ها که بیشتر محافظه کارانه و به دنبال حفظ وضع موجود است و تکرار بازی موفق گذشته را در نظر دارد متفاوت است.

● آیا می‌توان از مسائل مشترک چین و روسیه در برابر آمریکا سخن گفت؟

چین و روسیه با مسائل مشترکی روبه‌رو هستند. یکی از آنها مساله با غرب است؛ چه در شکل نظام بین‌المللی، چه به شکل گسترش نهادهای غربی مثل ناتو و چه به شکل یک جانبه‌گرایی غربی و فراتر از آن جهانی شدن سبک غربی. جهانی شدن که در آن مفاهیم مورد نظر و احترام چین و روسیه نادیده گرفته شده مثل حاکمیت، عدم توسل به زور و... این موارد دو کشور را به همکاری واداشته اما سطح همکاری تا آنجاست که مربوط به مخالفت با غرب در مجامع بین‌المللی مثل شورای امنیت باشد، همکاری‌هایی مربوط به شکل‌دهی به نهادهای رقیب با نهادهای غربی مثل بریکس و حتی تعیین ساز و کارهایی برای نظام پولی و مالی بین‌المللی آینده، گسترش روابط دوجانبه همچون قرارداد ۴۰۰ میلیون دلاری گازی و همکاری‌ها در نهادهایی مثل سیکا، آپک، اینها کارهایی است که دو کشور برای توسعه مناسبات و تقویت نگاه مشترک در مقابل غرب انجام می‌دهند.

● این سوال پیش می‌آید که آیا امکان همکاری‌های نظامی و امنیتی بین‌المللی بین دو کشور وجود دارد؟

در حال حاضر آمریکا به صورت جدی با روسیه در مسائل منطقه‌ای وارد درگیری شده است. اما در مورد چین تأکید بر سیاست «تمرکز بر آسیا» بود که از سال ۲۰۱۲ در برنامه دفاعی آمریکا قرار گرفت و مقرر شد تا سال ۲۰۱۶ تمرکز گرانگه سیاست خارجی آمریکا به سمت چین برود



واقعیت این است در کوتاه‌مدت و میان‌مدت امکان‌پذیر نیست، زیرا چینی‌ها به دنبال رقابت بین‌المللی نظامی نیستند؛ چرا که بنیان قدرت چین یعنی توسعه اقتصادی ضربه می‌بیند و فضای امنیتی به آن آسیب می‌زند. نکته دیگر اینکه چینی‌ها می‌دانند که در نظام بین‌الملل اگر با روس‌ها وارد همکاری شوند یک نظام دوقطبی شکل می‌گیرد که با نظام بین‌الملل چینی‌ها متفاوت است و هزینه‌های زیادی دارد. سوای اینکه مسائل جمعیتی و سرزمینی و امنیتی برای آینده وجود دارد، در واقع چین از هر وضعیتی که از خارج بر چین تحمیل شود دوری می‌کند و از هر بازی که دیگران آن را تعریف کنند، اجتناب می‌کند. چین بازی متفاوت خود را دارد و می‌خواهد شکل بازی، زمین بازی و قواعد بازی را نسل‌های بعدی چین تعریف کنند و نه آمریکا و روسیه و یا همسایگان چین. آنها معتقدند که اگر چین رشد طبیعی خود را داشته باشد آن وقت جایگاه مناسب اعمال قدرت خود را خواهد یافت و هر گونه رقابت زودرس و پیش‌دستانه و تحمیلی از خارج صرفاً برای چین هزینه ایجاد خواهد کرد. منطق هژمونی را چینی‌ها خوب فهمیده‌اند یعنی عناصر قدرت را داشته باشند بعد شرایط بین‌المللی مساعد باشد و سپس وارد بازی بشوند. این ماندگار تر است تا مدل روسیه و آلمان، این شاید آموخته چین از قدرت‌های هژمون در نظام بین‌الملل است.

● شما اخیراً در مقاله‌ای به زبان انگلیسی در یک سایت معتبر روسی تحت عنوان «روسیه، بحران در سوریه و اوکراین و آینده نظام بین الملل»، به نگاه روسیه نسبت به بحران‌های سوریه و اوکراین در یک مقیاس کلان یعنی بازی روسیه در یک نظام چندقطبی به عنوان یک قدرت جهانی اشاره داشته‌اید. بحران‌های مذکور چه نقشی در نبل به این هدف روسیه داشته‌اند؟ محدودیت‌ها و فرصت‌های ایفای این نقش از سوی روسیه کدامند؟

روسیه هنوز عضو دائم شورای امنیت است، هنوز یکی از قدرت‌های بزرگ هسته‌ای دنیاست و جزء ۵ قدرت نظامی متعارف دنیاست. جغرافیا، جمعیت و قدرت اقتصادی که به هر حال در چارچوب بریکس دارد و داشتن انرژی و نفوذ منطقه‌ای چه در خاورمیانه و چه در حوزه پیرامونی در قالب کشورهای مشترک‌المنافع، یوراسیا و قدرت‌های ناراضی بین‌المللی، بحث تکنولوژی و تسلیحات نظامی، اینها پتانسیل روسیه است. شرایط بین‌المللی هم مساعد است هم ضرورت‌هایی در مناطق مجاور روسیه هست. محدودیت‌هایی هم دارند، در داخل یک اقتصاد جهان سومی دارد و در ظرفیت‌های تکنولوژیک نیاز به غرب دارد و دلیل اصلی سیاست معتدل پوتین پس از کریمه این است که روسیه را تحت فشار نگذارد چون پوتین می‌داند روسیه در

منطق هژمونی
را چینی‌ها خوب
فهمیده‌اند یعنی
عناصر قدرت
را داشته باشند
بعد شرایط
بین‌المللی
مساعد باشد
و سپس وارد
بازی بشوند. این
ماندگار تر است
تا مدل روسیه و
آلمان، این شاید
آموخته چین
از قدرت‌های
هژمون در نظام
بین‌الملل است

تیررس فشارهای غرب ظرفیت‌های تکنولوژیک و فنی زیادی را از دست می‌دهد که هزینه‌زاست. آنها می‌دانند غرب نمی‌تواند روسیه را تحریم همه‌جانبه کند چون حجم تجاری زیادی دارند اما می‌دانند اتحادیه اروپا می‌تواند فضای سرمایه‌گذاری خارجی در روسیه را ناامن کند و انتقال تکنولوژی را مختل کند. پوتین می‌داند عقب‌افتادگی تکنولوژیک در بلندمدت چه تاثیر زاینباری برای روسیه دارد. بعد هم روسیه نمی‌خواهد نقش دشمن و بازیگر بد را برای غرب بازی کند. با خیلی از کشورهای اروپایی مثل ایتالیا، اسپانیا، فرانسه و آلمان مشکل ندارد بلکه با کشورهای مثل لهستان و آمریکا مشکلات جدی دارد، روسیه مسیر توسعه و رشد را غرب می‌داند، روسیه برای توسعه فاقد نرم‌افزار است. برای دفاع عناصری همچون اردو کس روسی، ناسیونالیسم روسی را دارد اما برای توسعه اقتصادی روسیه می‌داند از دل ایده‌های سنتی روسی توسعه به دست نمی‌آید.

● رویکرد خاورمیانه‌ای روسیه را منفعلانه می‌بینید یا معتقدید رویکردی فعالانه را

پرسش برجسته

● سیاست روسیه در قبال بحران عراق، در چه چارچوبی است؟

در مورد عراق، دولت روسیه پس از سقوط صدام ارتباط محدودی با دولت جدید پیدا کرد. دولت جدید هم خیلی تمایلی نداشت، اما در دوسال اخیر و پس از نگرانی دولت جدید از آمریکا و تحولات نوین، سعی کرد روابط را با مسکو بهبود ببخشد. روسیه در راستای سیاست خارجی خود در جلوگیری از به قدرت رسیدن گروه‌های تندروی سنی و حفظ ثبات، نگاهش به عراق را تغییر داد و این نگاه در مورد مصر هم بود. دولت روسیه در خاورمیانه به دنبال تقویت روابط دوجانبه برای حفظ نظام‌های سیاسی موجود است، چرا که از نظر روسیه تهدیدات بیداری اسلامی یا بهار عربی به شدت مورد سوءظن بود. به نظر روس‌ها این تحولات یک طرح نامشخص آمریکایی بود و نتیجه آن را قدرت‌مندی ترکیه و اسلامگرایان رادیکال و ناامنی منطقه می‌دیدند که هر سه برای نفوذ روسیه در خاورمیانه و قفقاز جنوبی و امنیت ملی روسیه در داخل خطرناک بود. لذا تلاش می‌کنند با کمک دیگر کشورها ثبات را حفظ کنند و از گسترش رادیکالیسم ممانعت کنند. بنابراین تقویت روابط با عراق در این چارچوب معنا دارد.

دنبال می‌کند؟

روس‌ها شاید تا قبل از بیداری اسلامی عمدتاً یک سیاست منفعلانه و واکنشی در خاورمیانه داشتند و حداکثر تلاش‌های آنها در چارچوب این بود که متحدان پیشین خود را حفظ کنند و روابط پیشین برقرار بماند و منافع روسیه در منطقه تضعیف نشود و برای این منظور رفت‌وآمدهایی به منطقه در دوره پوتین شکل گرفت تا هم منافع گذشته حفظ شود، هم جلوی کمک و سزای رادیکالیسم به اسلامگرایان داخل روسیه گرفته بشود، اما بعد از بیداری اسلامی روس‌ها ابتدا به شدت محتاطانه عمل کردند و بعد به تدریج شروع به مخالفت با غرب و رسانه‌های آن و هشدار درباره اتفاقات خاورمیانه کردند و سوریه مورد حمایت شدید قرار گرفت و به تدریج یک سیاست جدید در روسیه شکل گرفت که این سیاست خاورمیانه‌ای جدید با هدف حفظ ثبات در منطقه، جلوگیری از گسترش افراط‌گرایی و تقویت روابط با سفر مقامات روس به مصر و روابط مناسب با دولت السیسی و بعد کمک به عراق دنبال شد. سیاست خاورمیانه‌ای روسیه چند بخش مجزا دارد. یکی اینکه در وهله اول به ترکیه نگاه دارد، روسیه، ترکیه را یک همکار اقتصادی جدی می‌داند اما در عین حال به شدت نگران نفوذ منطقه‌ای ترکیه در خاورمیانه است که می‌تواند برای عراق، سوریه، ایران و لبنان و بعد قفقاز خطرناک باشد. دوم رابطه روسیه با اسرائیل است که برای روسیه یک رابطه دوجانبه تلقی می‌شود و کمتر آثار منطقه‌ای دارد. حضور یک میلیون اسرائیلی روس تبار مهم است هر چند روس‌ها به روابط اسرائیل قبرس یونان به عنوان عاملی برای محدودسازی ترکیه هم نگاه می‌کنند. سوم رابطه با ایران است، این رابطه هم در روابط دوجانبه و هم مسائل منطقه‌ای در آسیای مرکزی و قفقاز و خاورمیانه بسیار مهم است. چهارم با کشورهای عربی منطقه از مصر و سوریه و عربستان، که این بخش سیاست روسیه مکمل هم تلقی می‌شود. اما الزامات خاورمیانه برای هر کدام متفاوت است. نگاه روسیه به ترکیه اقتصادی، ایران همکاری منطقه‌ای، اسرائیل دوجانبه و دیگر کشورهای عربی بازار است. یکی از دلایل عمده‌ای که باعث شد سیاست خاورمیانه‌ای روسیه از انفعال خارج شود به انفعال آمریکا در خاورمیانه برمی‌گردد. آمریکا ابتدا بیداری اسلامی را در راستای طرح خاورمیانه خود می‌دید اما نتایج به گونه‌ای شد که آمریکا سردرگم شد، آمریکا دو سال است در مهم‌ترین کشور عربی یعنی مصر سفیر ندارد؛ چرا که نمی‌داند باید چه کار کند. نتیجه لیبی، ناامنی در شمال آفریقا، نامعلوم بودن وضعیت مصر، سوریه، لبنان و عراق، یعنی کل داشته‌های آمریکا در گذشته به نوعی با چالش مواجه شده‌اند بدون اینکه سیاست مشخصی داشته باشند، لذا در چنین فضایی به نظر می‌رسد روسیه با دست باز بازی می‌کند.



راهنمای همشهری

جامع ترین نیازمندیهای ایرانی
۱۸۱۹ تلفن رایگان و شبانه روزی سفارش آگهی



خرس قهوه‌ای گرسنه است!

تحریم‌های ایالات متحده و اتحادیه اروپا علیه روسیه چگونه شکل گرفته‌اند؟

کامرز بانک اعلام کرده است از تحریم‌های اقتصادی اروپا علیه روسیه زیان خواهد دید.



«یونی کزدیت» سامانه مرکزی و وابسته بانک در اروپا دارد می‌گوید روسیه راز دایره فعالیت‌های خود خارج خواهد کرد. این اقدام منجر می‌شود تا روسیه از سامانه قدرتمند بانکداری دور بماند.



دیمیتری مدودف نخست‌وزیر روسیه در حالی که اروپایی‌ها شرکت‌های کوچک هوایی وابسته به ایرفلوت را تحریم کردند، عنوان کرد از این پس پروازهای اروپایی که برای سفر به آسیا باید از سیبری می‌گذشتند دیگر نمی‌توانند از آسمان روسیه برای تردد استفاده کنند.



شرکت هوایی روسی «دوبرو فلویت» که به معنای «پرواز خوب» است هم اعلام کرده تمام پروازهای خود به آسمان اروپا را به حالت تعلیق در آورده و دیگر پروازی به غرب نخواهد داشت.



دیتر زیتجه مدیر عامل شرکت دایملر که مجموعه تحت



مدیریتش بازار خوب و رو به رشدی در روسیه دارد گفته است با بحران اوکراین فروش این شرکت در روسیه کاهش پیدا کرده و امکان محدود کردن عرضه در بازار این کشور وجود دارد.

بخش وام‌های «رویال بانک اسکاتلند» نیز در پیامی گفته این مجموعه محدودیت‌هایی را برای طرف روسی در نظر گرفته است.



بیش از ۲۵ هزار شغل اکنون در آلمان به علت تحریم‌های اقتصادی اروپا علیه روسیه در خطر هستند. این در حالی است که دولت مکرر با وجود چنین بحرانی وضعیت سختی را در آینده نه‌چندان دور تجربه خواهد کرد. این رویداد در حالی است که بحران در تجارت با شرق اروپا تنها در آلمان ۲۵ هزار و در فرانسه در حدود ۱۰ هزار شغل را با خطر مواجه می‌کند و دولت‌ها باید نسبت به آن پل‌سخت‌گوشی‌شان



سیدبهراد اخلاقی اتحادیه اروپا و آمریکا دوره تازه‌ای از تحریم‌ها را علیه روسیه به تصویب رسانده‌اند. این محدودیت‌ها

انرژی، بانکداری و سامانه‌های دفاعی را در بر می‌گیرد. غرب می‌گوید دلیل اقدامات تنبیهی علیه کرملین حمایت‌هایی است که مسکو از آزادی خواهان شرق اوکراین انجام می‌دهد در مقابل روسیه می‌گوید استانداردهای دوگانه در رفتار را نمی‌تواند تحمل کند. برخی از خوش بینان البته آنها که فکر می‌کنند جهان کماکان با استانداردهای جنگ سرد قابل تحلیل است، بر این باورند جنگ سرد جدیدی در حال وقوع است اما تحریم‌ها دستپخت کنگره آمریکا است. مجموعه‌ای از نئومحافظه‌کارانی که فوکویاما یک دهه قبل گفته بود عصر شما تمام شده است. اقدامات تنبیهی علیه روسیه از سوی مسکو پانک‌هایی هم داشته است. روس‌ها واردات مواد غذایی از آمریکا را ممنوع کرده‌اند و البته اجازه پرواز از آسمان خود را به پروازهای غربی که به سوی شرق می‌روند نمی‌دهند. این گونه نه تنها مسیرهای پروازی طولانی‌تری می‌شود، بلکه هزینه‌هایی که شهروندان اروپایی و آمریکایی باید پرداخت کنند نیز چند برابر شده است. در مقابل اروپایی‌ها تلاش می‌کنند وضعیت را عادی نشان دهند. آنها می‌گویند تحریم‌های روسیه در زمینه‌های مواد غذایی و حتی مسیرهای هوایی نه تنها آسیبی به آنها نخواهد زد بلکه مسکو تنها با بزرگنمایی تلاش می‌کند از وضعیت استفاده تبلیغاتی کند.

در این میان باید نگاه دقیق‌تری به تحریم‌های اروپایی و آمریکایی علیه روسیه انداخت:

شرکت آلمانی «رین متال» در سال ۲۰۱۴ قرار بود صنایع مشترک خودروسازی را با روسیه برپا کند که از این همکاری مشترک طرفین سودهای بسیاری می‌بردند که دولت آلمان با وضع تحریم‌ها علیه مسکو این قرارداد لغو کرد.



روسیه واردات میوه و سبزیجات را از اروپا به حالت تعلیق در آورد. این اقدام سیب‌های لهستانی را به انبارها بازگرداند و مواد پروتئینی آمریکایی را هم به سردخانه‌ها.



همکاری‌های مشترک ماهیگیری میان نروژ و روسیه در دریای شمال پس از ترس از افزایش تحریم‌های روسیه علیه غرب با سقوط بی سابقه‌ای همراه بود.



شرکت فرودگاهی آلمانی اعمال تحریم‌های بین‌المللی علیه به سهام خود در فرودگاه سنت دارد و ممکن است سرمایه‌های خارج کند.



«فراپورت» پس از روسیه گفته نسبت پترزبورگ شبیهاتی خود را از این فرودگاه

غرب می‌گوید دلیل اقدامات تنبیهی علیه کرملین حمایت‌هایی است که مسکو از آزادی خواهان شرق اوکراین انجام می‌دهد در مقابل روسیه می‌گوید استانداردهای دوگانه در رفتار را نمی‌تواند تحمل کند


و همان طور که او بامار رئیس جمهور آمریکا گفته بعید است به زودی مناسبات طرفین همانند گذشته دوستانه و به دوران پیش از بحران اوکراین باز گردد.

چه کسی از تحریم‌ها زیان خواهد کرد؟

همان طور که اشاره شد روابط روسیه و غرب به سخت‌ترین دوران خود پیش از جنگ شوروی علیه افغانستان در سال ۱۹۷۹ بازگشته است. تحریم‌های بین‌المللی مانند المپیک مسکو در سال ۱۹۸۰ وضع را برای اقتصاد طرفین به چالش می‌کشد. اقتصاد جهانی هم با در هم تنیدگی‌اش عملاً منجر به دوستی پایدارتر میان شرق و غرب نشد و

موج بیکاری و ناامیدی و ترس از فروپاشی را تقویت می‌کند. سسوالی که اکنون مطرح می‌شود، آن است که آمریکایی‌ها باردیگر اروپا را غافلگیر کرده‌اند؟ نگاهی به میزان زیان‌هایی که کشورهای تحریم‌کننده می‌برند نشان می‌دهد و آشننگتن کمترین ضربه را از فشارهای اقتصادی علیه روسیه خواهد برد؛ به طوری که آلمان و لهستان در زبان بالاترین رتبه و کشورهای حوزه دریای بالتیک از جمله لیتوانی بیشترین حجم از تولید ناخالص داخلی خود را از دست می‌دهند. در این میان فنلاند و نروژ زیان‌های اقتصادی قابل توجهی خواهند دید و همان طور که گفته شد آمریکا جایی در آن سوی آب‌ها و دست‌نیافتنی است.

روسیه واردات میوه، سبزیجات، لبنیات، پروتئین‌ها را از ۲۸ کشور جهان ممنوع اعلام کرده. این برای تولیدکنندگان میوه در خاورمیانه و آسیا خبر خوبی خواهد بود. در میان کشورهای که تحت تحریم‌های روسیه قرار دارند، نروژ، اعضای اتحادیه اروپا، استرالیا، کانادا در کنار آمریکا دیده می‌شوند. اتحادیه اروپا بیشترین وابستگی را از نظر صادرات میوه به روسیه دارد. اطلاعات نشان می‌دهد ۱۰ درصد از درآمد اتحادیه اروپا از صادرات میوه به روسیه بوده که رقمی بالغ بر ۱۶ میلیارد دلار است. در میان کشورهای اتحادیه اروپا آلمان، لهستان و هلند بیشترین زیان را می‌برند؛ به طوری که آلمان ۳/۳ درصد کل تجارت خارجی‌اش صادرات میوه‌ها به روسیه در سال ۲۰۱۳ بوده است. وزرای کشاورزی آلمان، فرانسه و لهستان برنامه‌های اقتصادی مشترکی را برای بررسی تحریم‌های روسیه در دستور کار خود قرار داده‌اند که عملاً این برنامه چندان هم کارساز نبوده است. ۵/۴ میلیون یورو از تجارت خارجی ایرلند صادرات پنیر به روسیه بوده که از امسال امکان تحقق آن وجود ندارد. در این میان برای بازار یابان اروپایی امکان یافتن جایگزینی مناسب برای بازار روسیه وجود ندارد و قیمت‌ها در سال ۲۰۱۴ به شدت کاهش خواهند یافت و کشورهای اروپایی زیان‌های شدیدی خواهند خورد.

در این میان روسیه با تخصیص ۵۰ میلیون دلار به بخش کشاورزی‌اش قصد دارد اجازه افزایش قیمت مواد غذایی را ندهد، اما این مساله غیر قابل جبران است. روس‌ها با کشورهای آمریکایی لاتین و نیوزیلند برای تامین مواد غذایی مذاکراتی را صورت داده‌اند. روسیه از اتحادیه گمرکی هم خواسته است ترانزیت مواد غذایی به داخل روسیه را متوقف کند. تمامی این مسائل از یک اشتباه استراتژیک نشأت می‌گیرد و آن هم دخالت اروپایی‌ها در حیطه خلوت روسیه است. جنگی که در اوکراین بر سر قرارداد همکاری‌های اقتصادی با اروپا آغاز شد یک نبرد اقتصادی میان سرمایه‌داران این کشور بود که با بی‌تدبیری بازیگران خارجی اکنون ابعاد نظامی و امنیتی آن تمام جهان را به خود مشغول کرده است. 

آدیداس دومین شرکت تولیدکننده لوازم ورزشی جهان هم گفته در برنامه سال آینده خود کاهش سود و درآمدش از بازار روسیه را مدنظر قرار داده است.



دومین شرکت نفتی روسیه لوک‌ویل نیز در بیانیه‌ای گفته تحریم‌های غربی سرمایه‌گذاری این شرکت را به مقدار قابل توجهی در بازار اروپا کاهش داده است.



اپراتور روسی تلفن‌های همراه مگافون گفته سرمایه‌هایش را برای ضربه زدن به ارزهای خارجی به روبل یا دلار هنگ‌کنگ تبدیل خواهد کرد.



شرکت ایتالیا ابزارسازی «اینال» هم گفته حاضر به فروش دارایی‌های خود در بازار روسیه نیست.



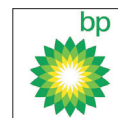
شرکت خرده‌فروش متروای جی گفته بحران اوکراین منجر به تعویق در تبادلات مالی این شرکت با طرف روسی در ماه مارس شده است.



شرکت نفت توتال فرانسه همکاری‌های مشترک و خرید سهام شرکت نواتک روسی را بعد از سقوط هوایمایی مالزیایی در شرق اوکراین متوقف کرده است.




شرکت نفتی انگلیسی بی‌پی اعلام کرده همکاری‌های مشترکش با شرکت نفت و گاز روسیه سودهای فراوانی را برایش به دنبال داشته و طی ۳ ماهه نخست سال گذشته این شرکت توانسته سود خوبی کسب کند و وضع تحریم‌ها و درگیری‌های اقتصادی ضربات سختی به سود بی‌پی وارد می‌کند.



لوک‌ویل پمپ بنزین‌های خود را در اوکراین به یک شرکت اتریشی واگذار کرده است. این اقدام در جهت عقب‌نشینی شرکت‌های نفتی روسی از بازار نفت و گاز اروپا قابل ارزیابی است.



بحران در مناسبات غرب و شرق رو به افزایش است در حالی که همکاری‌های طرفین در حل بحران‌های بین‌المللی از جمله افراطی‌گری در عراق، مبارزه با تروریست‌های افراطی مورد حمایت عربستان و ترکیه در سوریه و بیماری‌های خطرناک مانند آبله در آفریقا نیازمند یک عزم جهانی است اما نئو محافظه‌کاری با افکار پوسیدهداش مشغول جنگ‌افروزی در جهان پیرامونی است. سناتورهایی مانند جان مک‌کین شرایط کنونی آمریکا را یک موفقیت برای خود می‌دانند

روسیه واردات میوه، سبزیجات، لبنیات، پروتئین‌ها را از ۲۸ کشور جهان ممنوع اعلام کرده. این برای تولیدکنندگان میوه در خاورمیانه و آسیا خبر خوبی خواهد بود. در این میان کشورهای اروپایی زیان‌های شدیدی خواهند خورد. در این میان روسیه با تخصیص ۵۰ میلیون دلار به بخش کشاورزی‌اش قصد دارد اجازه افزایش قیمت مواد غذایی را ندهد، اما این مساله غیر قابل جبران است. روس‌ها با کشورهای آمریکایی لاتین و نیوزیلند برای تامین مواد غذایی مذاکراتی را صورت داده‌اند. روسیه از اتحادیه گمرکی هم خواسته است ترانزیت مواد غذایی به داخل روسیه را متوقف کند. تمامی این مسائل از یک اشتباه استراتژیک نشأت می‌گیرد و آن هم دخالت اروپایی‌ها در حیطه خلوت روسیه است. جنگی که در اوکراین بر سر قرارداد همکاری‌های اقتصادی با اروپا آغاز شد یک نبرد اقتصادی میان سرمایه‌داران این کشور بود که با بی‌تدبیری بازیگران خارجی اکنون ابعاد نظامی و امنیتی آن تمام جهان را به خود مشغول کرده است. 



خاورمیانه در کشاکش جدال‌های گفتمانی

کدام گفتمان آینده خاورمیانه را رقم می‌زند

دوران گذار دوران حساس تاریخی است؛ چه آنکه تحولات فکری و جغرافیایی در اوج به سر می‌برد و هر روز شاهد بروز و ظهور یک جریان خبرساز یا اتفاق مهم هستیم. در حالی که تحولات جاری در جهان عرب با انقلاب‌های عربی همراه شد و شهروندان منطقه شاهد سقوط دیکتاتورهای چندین ساله بودند، این روند در سوریه به سمت و سوی جدیدی کشیده شد که تبعات آن دو کشور همسایه یعنی عراق و لبنان را نیز درگیر کرد. هر چند موج تحول خواهی در سوریه ابتدا مانند دیگر کشورهای عربی با خواسته‌هایی همچون تغییرات سیاسی و اقتصادی

حجم اخبار و گزارش‌ها از منطقه خاورمیانه نشان می‌دهد که خاورمیانه به مهم‌ترین منطقه نسبت به دیگر مناطق جهان تبدیل شده که خود نشان از تلاطم و بحرانی بودن آن و تغییرات عمده در عرصه‌های عینی و ذهنی دارد.

تحولات جاری در عرصه غرب آسیا و شمال آفریقا که این روزها دامنه‌اش از غرب ایران تا شمال سرزمین‌های اشغالی را در بر می‌گیرد، بیان‌کننده



سیدمهدی مدنی،
دانشجوی دکتری
مطالعات خاورمیانه
دانشگاه تهران



همراه بود اما با همراه شدن این موج با فاز مسلحانه شاهد دو تحول بودیم. اول آنکه این امر سبب انحراف خواسته‌های شهروندان سوری و تغییر محیط بازی شد. به‌واقع اگر تا پیش از آن می‌شد از مصاف دولت و جامعه مدنی هر چند ضعیف سوریه سخن به میان آورد اما این روند در همان ابتدای راه به مصاف دولت با گروه‌های تروریستی تغییر فاز داد. دوم آنکه ورود تحولات سوریه به فاز مسلحانه خیلی زود سبب شد که سوریه، به محلی برای گردآمدن گروه‌های تکفیری از سراسر جهان تبدیل شود. خاصه آنکه دولت‌های منطقه‌ای و فرمانتقه‌ای ضد جبهه مقاومت هم تمام‌قد وارد این میدان شده و سوریه را به عرصه یک جنگ تمام‌عیار تبدیل کردند. بنابراین در عرصه منطقه‌ای شاهد جدال ایران، حزب‌الله لبنان، سوریه و تاحدی عراق با عربستان، قطر، اردن و ترکیه بودیم. در عرصه بین‌المللی نیز دو قدرت جهانی آمریکا و روسیه وارد یک جنگ نیابتی در سوریه شدند. همین تحولات طی یک بازه ۳ ساله مرزهای سوریه را در نوردید و اینک شاهد آن هستیم که مناطق سنی‌نشین عراق و همچنین مرزهای لبنان و سوریه شاهد درگیری میان دولت‌های این دو کشور و گروه‌های تکفیری (اعم از داعش و جبهه النصره) باشد. در کنار این تحول مهم خاورمیانه برای چندمین بار شاهد تجاوز اسرائیل به باریکه غزه بودیم؛ تهاجمی که به جهت استفاده گسترده اسرائیل از تجهیزات نظامی و هدف قرار دادن غیرنظامیان از یک سو و مخالفت بی‌سابقه گسترده جامعه مدنی جهانی با این حمله در نوع خود بی‌سابقه می‌کرد. همه این تحولات نشان می‌دهد که خاورمیانه در بحرانی‌ترین زمان خود به سر می‌برد. آنچه در این نوشتار می‌آید، تحولات این منطقه بحران‌زده در عرصه فکری و بروز آن در عرصه جغرافیایی منطقه است. قرائت بنیادگرایانه و افراط‌گرایانه از اسلام، خیزش شیعیان و اسلام ضدغرب، تطابق مرزهای هویتی و زبانی با مرزهای جغرافیایی و تلاش برای رهایی از استبداد چهارگانه‌های فکری‌اند که طی دهه اخیر خود را بیش از پیش نمایان ساخته‌اند و تغلب هر یک از این تفکرات می‌رود تا شکل‌بندی‌های جدید غرب آسیا و شمال آفریقا را رقم بزنند. البته این به معنای آن نیست که قدرت‌های فرمانتقه‌ای در شکل‌بخشی به آینده خاورمیانه نقش ندارند، بلکه آنها هم می‌کوشند از طریق همین گفتمان‌ها بازیگری خود را ایفا کنند و از طریق کمک‌های اقتصادی و یا سیاسی - امنیتی بازیگران این گفتمان‌ها را تقویت یا تضعیف کنند

عنوان بدعت» و «وحدت و خلافت دینی - عربی و ضدیت با ترکان عثمانی» مورد ملاحظه قرار داد. آنچه این روزها در سوریه و سپس در عراق جریان یافته، عینی شدن کلیدواژه‌های این گفتمان است. کشتار وسیع شیعیان، ایزدی‌ها، مسیحیان و دیگر اقلیت‌ها حاصل عملیاتی شدن این تفکر است. عربستان سعودی را می‌توان نماینده این تفکر معرفی کرد؛ خاصه آنکه این بازیگر از توانایی فردی چون بندر بن سلطان، به عنوان مغز متفکر اتاق جنگ جریان‌های تروریستی، بهره کامل را برد.

عربستان سعودی
را می‌توان
نماینده این
تفکر معرفی
کرد؛ خاصه
آنکه این
بازیگر از
توانایی فردی
چون بندر
بن سلطان،
بهره عنوان
مغز متفکر
اتاق جنگ
جریان‌های
تروریستی،
بهره کامل
را برد

۲ اسلام شیعی ضدغرب

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و ارائه برداشت فقهی مبنی بر نقش فقها در زمان غیبت به بروز اندیشه و عمل جدیدی در عرصه حکومتی منجر شد که نه تنها ایران، بلکه کیلومترها آن طرف‌تر را تحت‌تاثیر خود قرار داد. این اندیشه که بعد بیرونی‌اش مخالفت و مبارزه با هر گونه استکبار و خصوصاً حمایت از مستضعفان بود، خیلی زود خود را در مبارزه با زیاده‌خواهی‌های غرب و تجاوزگری‌های اسرائیل نشان داد. تحولات دهه اخیر نشان می‌دهد که این تفکر اینک به یکی از تاثیرگذارترین اندیشه‌های منطقه تبدیل شده است. قرار گرفتن دولت نوری‌المالکی در عراق و حمایت از ایران به عنوان منشاء این تفکر در تحولات منطقه‌ای (مانند بحران سوریه و یا عدم تحریم سوریه در اتحادیه عرب) و بعضاً جهانی (مانند عدم پیوستن به تحریم‌های جهانی)، ممانعت از سقوط بشار اسد در سوریه به عنوان یک متحد جدی برای این تفکر، مقابله جدی با اسرائیل توسط حزب‌الله لبنان (به عنوان یکی از دیگر نمادهای این تفکر) و نهایتاً خیزش شیعیان بحرین و یمن از جمله شاخص‌هایی است که می‌توان به عنوان موفقیت‌های این تفکر برشمرد.

۱ قرائت بنیادگرایانه از اسلام

بی‌شک خبرسازترین تحولات در منطقه آشوب‌زده خاورمیانه اخبار مرتبط با گروه‌هایی است که از عراق تا لبنان را تحت‌تاثیر خود قرار داده و می‌کوشند با برداشت سلفی‌گرایانه از اسلام، دولت‌ها و دیگر گروه‌های فکری را با خود، حتی به زور، همراه سازند. بروز و ظهور گروه‌هایی چون القاعده، جبهه النصره و نهایتاً داعش متأثر از همین دیدگاه است. محمد ابوزهره در بیان عقاید این نحله در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیه می‌نویسد: «هر عملی که در زمان پیامبر وجود نداشته و انجام نمی‌شده است، بعداً هم نباید انجام شود.» ابن تیمیه فقیه و متکلم حنبلی از این اصل سه قاعده کلی دیگر استخراج و استنتاج کرده: اول هیچ فرد نیکوکاری یا دوستی از دوستان خدا را نباید وسیله‌ای برای نزدیک شدن به خدا قرار داد. دوم به هیچ زنده و مرده‌ای نباید پناه برد و از هیچ کس نباید یاری خواست و سوم به قبر هیچ پیغمبر یا فرد نیکوکاری نباید تبرک جست یا تعظیم کرد.

به طور خلاصه محورهای اصلی تعالیم این جماعت را می‌توان در مولفه‌های سه‌گانه «ادعای بازگشت به اسلام سلف و صالح»، «مخالفت با عقل، اجتهاد، تفسیر قرآن، تصوف و عرفان و هر گونه نوآوری با



۳۳ تطابق مرزهای هویتی و جغرافیایی

هر چند بسیاری توافقنامه سایکس - پیکورا سرآغاز مرزبندی‌های جدید منطقه غرب آسیا می‌دانند اما عدم رعایت هویت‌ها با مرزهای جغرافیایی چون استخوان لای زخم سبب درگیری‌های متعدد در منطقه شده است. اینک و با توجه به گسترش رسانه‌های جمعی و روند جهانی شدن و برجسته شدن مسئله هویت، روندهای گریز از مرکز در برخی از مناطق خاورمیانه دیده می‌شود. سودای استقلال طلبی کردها در عراق، که آنها را با چهار دولت دیگر وارد درگیری می‌کند، از جمله مصادیق بارز این جریان است. رگه‌های نازک‌تر این جریان را می‌توان در هویت‌هایی چون قبطی‌های مصر و ترکمن‌ها هم مورد مشاهده قرار داد.

۳۴ آزادی خواهی و مبارزه با استبداد

شاید اگر هشام شرابی بخواهد جدیدترین تحولات خاورمیانه را به رشته تحریر درآورد، دیگر از «پدرسالاری جدید» با شدت و حدت یاد نکند؛ چه آنکه موج اقتدارستیزی نسل جدید جهان عرب و هدف قرار دادن راس حاکمیت و مواجهه با اندیشه‌های ماورایی بودن حاکمان به شدت رنگ باخته است.

انقلاب‌های جهان عرب که از اواخر سال ۲۰۱۱ آغاز و تبعاتش همچنان هم ادامه دارد را باید تبلور اندیشه‌های از استبداد و اقتدارگرایی جهان عرب دانست که سابقه‌ای نزدیک به یک قرن دارد. اینک این موج در برخی از کشورهای، مانند تونس، توانسته راه خود را بیابد و در برخی دیگر، مانند بحرین، همچنان در جریان است؛ و در جای دیگر متوقف یا به محاق رفته، مانند مصر و لیبی و در جای دیگر، یعنی سوریه، با ورود به فاز مسلحانه از هدف اصلی خارج شده و به مصادف دولت با گروه‌های تروریستی تبدیل شده است. هر چند حرکت اولیه اقتدارستیزی و مبارزه با استبداد و فساد حاکمان در وهله اول موفقیت‌آمیز بوده، با این وجود نبود ساختارهای مشخص و سابقه‌دار در عرصه جامعه مدنی سبب شده که اندیشه‌های رهایی از اقتدار به اهداف خود به طور کامل دست نیابد. خاصه که این اندیشه از خارج از مرزها هم تقویت می‌شود و همین امر سبب وارداتی خوانده شدن این جریان توسط گروه‌های رقیب می‌شود.

آینده‌ای مبهم؟

اما محیط متلاطم خاورمیانه به کدام سو می‌رود یا کدام یک از گفتمان‌های چهارگانه فوق بر دیگری فائق می‌آید. البته ذکر این نکته ضروری است که گفتمان‌های فوق دلالت بر نبود گفتمان‌های دیگر نیست، بلکه می‌توان از گفتمان اخوانی به نمایندگی ترکیه هم نام برد اما فروغلتیدن ترکیه به حمایت از گروه‌های تروریستی و همچنین سرنگونی مرسی سبب شده که این گفتمان فعلا در حاشیه به سر می‌برد. بررسی کلیدواژه‌های گفتمان‌های فوق راه را برای ترسیم فضای آتی خاورمیانه مشخص می‌کند. نگاهی به گفتمان بنیادگرایی کلیدواژه‌هایی چون تکفیر، اجبار، نفسی دیگری و تغلب از راه زور را به ذهن متبادر می‌سازد. هر چند هر گفتمانی به دنبال غیریت‌سازی است و سه گفتمان دیگر هم به نوعی حاوی مولفه‌های غیریت‌سازی‌اند اما تفکر تکفیری بیش از هر گفتمانی به دنبال نفی دیگری آن هم از راه خشونت‌آمیز است.

از طرفی این تفکر بیش از آنچه به دنبال جنبه‌های ایجابی باشد، به دنبال جنبه‌های سلبی است، لذا فراگیر شدن این تفکر که در حال حاضر از طریق پمپاژ دلارهای نفتی صورت می‌گیرد، نمی‌تواند چندان دوام بیاورد. ضمن اینکه پیوندهای عمیق حامیان این تفکر با دولت‌های غربی سبب موضع‌گیری منفی شهروندان خاورمیانه شده است. گفتمان

استقلال خواهی و تلاش برای تطابق مرزها با هویت‌ها، گفتمان دیگری است که امروزه به مدد گسترش رسانه‌ها و همچنین قدرت‌گیری اقتصادی، خصوصا توسط کردها و یافتن حامیان خارجی، مانند اسرائیل نه از باب اینکه این حرکت اسرائیلی و صهیونیستی است، بلکه از آن جهت که اسرائیل از هر گونه تجزیه در منطقه حمایت می‌کند، توانسته به یک گفتمان پویا در منطقه تبدیل شود.

البته مخالفت برخی قدرت‌های بزرگ و همچنین مخالفت قدرت‌های منطقه‌ای با تجزیه طلبی و استقلال خواهی و از طرفی وجود اختلاف در میان متولیان این گفتمان، مثل مخالفت برخی احزاب کرد با استقلال طلبی، موانع اصلی این جریان به حساب می‌آیند. گفتمان دیگر که آزادی خواهی و رهایی از استبداد است، هم کلیدواژه‌هایی چون آزادی، جامعه مدنی، مطبوعات آزاد، نظام چندحزبی و انتخابات آزاد را به ذهن متبادر می‌سازد.

با این وجود عدم شکل‌گیری جامعه مدنی اصیل و تداوم سنت‌های قبیله‌ای و سنتی و از طرفی نبود شرایط اقتصادی مناسب برای تفکیک میان دو حوزه سیاست و اقتصاد، همانند آنچه در غرب برای شکل‌گیری لیبرال دموکراسی صورت گرفت، سبب شده که این گفتمان طی یک قرن گذشته راه چندان‌تری را نییابد. علاوه بر این ارتباط برخی متولیان این گفتمان با جهان غرب به واکنش منفی برخی رهبران سیاسی در جبهه مخالف منجر شده است. گفتمان چهارم یعنی اسلام شیعی نیز حامل کلیدواژه‌هایی چون ضدیت با استکبار، مقابله با غرب و مبارزه با اسرائیل در بعد سلبی و ایجاد جامعه مبتنی بر اصول اسلامی در بعد ایجابی است. هر چند گفتمان فوق طی دهه اخیر موفق به حفظ باز یگران همسو در منطقه شده اما تحریم‌های شدید غرب و از طرفی درگیری در پرونده هسته‌ای و مشکلات جدی اقتصادی در بعد داخلی سبب شده که بخش عمده‌ای از انرژی متولی آن صرف مقابله با بیرون شود.

نتیجه‌گیری

خاورمیانه در آستانه شکل‌گیری روند جدیدی از تحولات است. گفتمان‌های فکری در سال‌های اخیر سایه سنگینی را بر این منطقه انداخته‌اند و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برای شکل‌بخشی به ساختارهای جدید تلاش مضاعفی را به کار بسته‌اند. در این میان و در سایه کاهش جایگاه خاورمیانه در بحث انرژی، به علت کشف انرژی‌های نوظهور، می‌توان از کاهش حضور آمریکا در منطقه سخن گفت و همین راه را برای عرض اندام بهترین گفتمان مهیا می‌کند. مشروعیت‌زدایی از اسلام تکفیری که با جنایات متولیان آن در عراق و سوریه صورت گرفته، عدم وجود زیرساخت‌های مناسب برای شکل‌گیری گفتمان اقتدارستیز به معنای غربی و همچنین ممانعت‌های ساختاری پیش روی گفتمان استقلال خواهی راه را برای گفتمان اسلام شیعی فراهم می‌سازد. اما این امر منوط به حذف درگیری‌های خارجی در پرونده هسته‌ای، پرهیز از جدال‌های بیپه‌وده و موضع‌گیری‌های جنجالی، بکارگیری صحیح کلیدواژه‌های گفتمان اقتدارستیز و باز تعریف آن با مولفه‌های بومی و همچنین ارائه چهره‌ای متحد از ایران در عرصه بین‌المللی است. اگر مولفه‌های فوق رعایت شود، می‌توان امید داشت که خاورمیانه آتی با ارزش‌های این چنینی ساخته شود. در غیر این صورت باید در انتظار شکل‌بندی‌های غیربومی و فرامنطقه‌ای و نظم‌تحمیلی از جانب قدرت‌های دیگر باشیم.

گفتمان چهارم یعنی اسلام شیعی نیز حامل کلیدواژه‌هایی چون ضدیت با استکبار، مقابله با غرب و مبارزه با اسرائیل در بعد سلبی و ایجاد جامعه مبتنی بر اصول اسلامی در بعد ایجابی است



نیازمند مقابله با هویت‌های مخرب هستیم

آرشین ادیب‌مقدم در گفت‌وگوی اختصاصی با «همشهری ماه» از راه‌های مقابله با تفکر تکفیری می‌گوید

محسن فردی آرشین ادیب‌مقدم، استاد اندیشه جهانی و فلسفه مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS) در دانشگاه لندن و رئیس مرکز مطالعات ایران در مؤسسه خاورمیانه لندن است. او دکترای خود را در دانشگاه‌های هامبورگ، آمریکن (واشنگتن دی‌سی) و کمبریج کسب کرد و اولین صاحب کرسی در روابط بین‌الملل و مطالعات صلح در سنت ادموند هال و دپارتمان سیاست و روابط بین‌الملل دانشگاه آکسفورد است. ادیب‌مقدم به‌عنوان یک منتقد، نویسنده و پژوهشگر به‌واسطه کارهایش در مورد ایران، روابط غرب با جهان اسلام و سیاست بین‌الملل در غرب آسیا و شمال آفریقا شناخته می‌شود و تحلیل‌های او در برجسته‌ترین رسانه‌ها از جمله الجزیره، سی‌ان‌ان، دیلی استار (بیروت)، گاردین، ایندپیندنت، منتشر شده است. تحولات اخیر عراق و وضعیت متغیر خاورمیانه ما را بر آن داشت تا با او به گفت‌وگو بنشینیم. متن مصاحبه اختصاصی «همشهری ماه» با دکتر آرشین ادیب‌مقدم به شرح زیر است.

ورای محدوده‌های فرقه مذهبی خودشان نمی‌کند.

اما هیچ‌کس نباید امید را از دست دهد. شورشیان عرب به دورانی هدایت شده‌اند که شهروندان می‌توانند در قالب عبارت‌های غیراستعماری فکر کنند. در نتیجه تونس موفق به ایجاد اولین دموکراسی بالغ در جهان عرب شد؛ در حالی که مصر تا کنون جهش رو به جلویی نداشته است. از این رو، شهروندان منطقه در حال حاضر فراتر از سایش-پیکو می‌اندیشند. این نسل جدید اجیر محافظه‌کاری‌های سیاسی دستگاه استعمار نشده‌اند.

سوای تونس، در قیاس با این اولویت‌های برگزیده شهروندان، حکومت‌های مسئول در کشورهای منطقه هنوز موفقیتی کسب نکرده‌اند. سیاستمداران با بزرگنمایی یک گذشته استعماری به مقاصد لفاظانه خود می‌پردازند و هر کس به غیر از خود را مسئول مشکلات روزانه مردم می‌دانند. آنها موفق به شکل دادن یک نظم منطقه‌ای که صلح و کامیابی را تضمین می‌کند نشده‌اند. این سیاستمداران هستند که ذهنیت استعماری را کنار گذاشته‌اند و به نسل‌هایی که شایسته زندگی در امنیت و آزادی هستند، خیانت کرده‌اند.

● **با توجه به مواردی که شما اشاره کردید، آیا خاورمیانه به سمت بالکانیزه شدن می‌رود؟**

فکر نمی‌کنم این مقایسه تاریخی از نظر تحلیل معقولانه باشد. من بالکانیزه شدن غرب



ایران، مصر، عربستان سعودی و ترکیه یک چارچوب مشترک غیر قابل دوام است. در عین حال رهبری به لحاظ ایدئولوژیک منحنی و کم‌دانش داعش در جایگاهی نیست که آن تغییر را تسهیل کند یا طالب آن باشد، چراکه مدل جایگزینی که آنها از آن حمایت می‌کنند حتی ستمگرانه‌تر از نظم استعماری است که ادعای مبارزه با آن را دارند. آنچه منطقه به آن نیاز دارد جنبش‌هایی به نام حقوق، نمایندگی و فرصت است؛ جنبش‌هایی که زندگی را در آغوش می‌گیرد.

گروه تروریستی داعش و گروه‌های وابسته به القاعده درست متضاد آن را فراهم می‌کنند. آنها مرگ و تخریب را در آغوش می‌گیرند. آنها عاملان ترور و آدم‌کش هستند چراکه هسته ایدئولوژیکی شان، وجود انسانیت را

● همان‌طور که می‌دانید، پیمان سایکس-پیکو را که برای حدود یک قرن نقشه سیاسی و نظم امنیتی خاورمیانه را ترسیم کرده بود، گروه تروریستی دولت اسلامی شام و عراق (داعش) اخیراً آن را رد کرده و بدعتی مذهبی خوانده. فکر می‌کنید این جدی است؟ به نظر شما کارکرد سایکس-پیکو در مدیریت نظم منطقه‌ای خاورمیانه چگونه بوده؟ آیا کارکرد توافقنامه سایکس-پیکو یکی از منابع ظهور گروه‌های افراطی همچون دولت اسلامی عراق و شام و القاعده است که نظم منطقه‌ای کنونی را به چالش کشیده‌اند؟

شکی وجود ندارد که نظم استعماری، تاریخ جهان عرب و مسلمانان را از هم گسیخت. سایکس-پیکو یکی از پلیدی‌های دوران استعماری بود که بر اساس دکترین‌های نژادپرستانه و سلطه بنا شده بود. عبارت «خاورمیانه» ذاتاً یک اصطلاح اروپا محور است. این اصطلاح توسط آلفرد ماهان استراتژیست دریایی ایالات متحده ابداع شد و جایگاه منطقه در رابطه با اروپا را تعیین کرد. من در آخرین کتابم «قیام‌های عربی و انقلاب ایران» این مطلب را روشن کرده‌ام که به لحاظ جغرافیایی دقیق‌تر و به لحاظ سیاسی بی‌طرفانه‌تر است که منطقه را غرب آسیا و شمال آفریقا (WANA) بنامیم.

مطمئناً، وضع موجود ثابت کرده که حداقل به خاطر ناتوانی قدرت‌های منطقه‌ای از جمله

من بالکانیزه شدن غرب آسیا را پیش‌بینی نمی‌کنم. به نظر می‌رسد دولت-ملتها به اندازه کافی قوی هستند تا از حاکمیت و مشروعیتشان محافظت کنند



بولدوزرهای گروهک تروریستی داعش در حال تخریب مرزهای بین دو کشور سوریه و عراق هستند



آسیا را پیش بینی نمی‌کنم. به نظر می‌رسد دولت - ملت‌ها به اندازه کافی قوی هستند تا از حاکمیت و مشروعیتشان محافظت کنند. عراق یک مورد ویژه است، اما حتی آنجا کردها به راحتی نمی‌توانند بدون اینکه واکنش‌های عمده قسمت‌های دیگر کشور را برانگیزند، مستقل شوند. بنابراین، آنچه که واضح است این است که اصول «وستفالیایا» به عنوان مرکزیت دولت-ملت‌ها با روایت‌های ملی متمایز خودشان که نوع در برابر «دیگری» خصوصیت‌آمیز است، شکست خورده است. این منطقه نیازمند شکل‌بندی جدید سیاست‌های فراملی است، استراتژی‌هایی که از میراث مشترک، فرهنگ و تاریخ این منطقه دارای ارتباط تنگاتنگ با جهان طراحی شده باشد. در آمریکای لاتین مدل بولیواری مورد حمایت هوگو چاوز بود که به رهبران منطقه‌ای قدرت داد تا فراتر از ملی‌گرایی فکر کنند.

در نتیجه، آمریکای لاتین به یک نظم غیراستعماری که به گونه وسیعی از هژمونی آمریکا مستقل است، دست یافت. این فرآیند که حکومت‌های دموکراتیکی در نیکاراگوئه، بولیوی، ونزوئلا، اکوادور و غیره را برپا کرد و یک تغییر رادیکال نسبت به گذشته، یعنی زمانی که ایالات متحده حکمران مطلق بود و از دیکتاتورهایی چون پینوشه در شیلی یا نور ریچا در پاناما در پشت صحنه حمایت می‌کرد، رقم زد.

در غرب آسیا و شمال آفریقا این چنین روایت‌های فراگیر که بر رهاسازی تأکید می‌کردند، ظهور نکرده است. سیاست‌های مخرب «هویتی» به نام ایران‌گرایی، عرب‌گرایی، و تلاش‌های غرب برای افزایش جدایی میان ملل منطقه باید سرزنش شود. در نتیجه این سیاست‌ها، مردم در حال نابودی هستند و این منطقه کماکان یکی از ناامن‌ترین مناطق در جهان باقی می‌ماند.

● **تأثیر عزیمت ایالات متحده از خاورمیانه بر تیپولوژی نظم آتی منطقه‌ای خاورمیانه چیست؟ شما سهم تداوم و تغییر در نظم منطقه‌ای احتمالی آتی خاورمیانه را چگونه می‌بینید؟ مشخصه‌های نظم منطقه‌ای آتی کدامند؟ چقدر نظم منطقه‌ای آتی خاورمیانه می‌تواند یا باید بر اساس مشخصه‌های بومی امنیتی ساخته شود و نه بر اساس منویات قدرت‌های بزرگ؟ با توجه به روندهای کنونی، نظم آتی خاورمیانه چه تأثیری بر صلح و امنیت بین‌المللی دارد؟**

رهیافت ایالات متحده در قبال منطقه

غرب آسیا
و شمال
آفریقا نیاز به
سیاست‌های
جدید امید دارد
تا با ارزش‌ها
نهادها و
سیستم‌های
فکری که بر
کرامت انسانی،
آزادی، امنیت،
رهاسازی
اجتماعی
و برابری
تأکید کنند.
این پیام‌ها،
جنبش‌های
توده‌ای گذشته
را به حرکت و
می‌دارد و تاریخ
نشان داده که
در آینده نیز
تکرار خواهند
شد

برای مردم آمریکایی، معاهده تجاری ملل در آمریکای لاتین که بر اساس ایدئولوژی استقلال و تعیین سرنوشت بنا شده باشد، وجود ندارد. در اینجا هیچ انجمنی که فراگیر باشد و برای نیل به همکاری منافع اقدام کند وجود ندارد. در حالی که مردم در حال کشته شدن در جنگ سوریه و عراق هستند، شبه‌روشنفکران عرب درباره نامگذاری خلیج فارس به تلاطم افتاده‌اند. چند سال قبل زمانی که در آکسفورد بودم یکی از همکاران اشاره کرد که خلیج فارس باید دوباره نامگذاری شود «دماغه امید نیک». من بیشتر از نیش‌دار بودن به طعن او فکر کردم. غرب آسیا و شمال آفریقا نیاز به سیاست‌های جدید دارد تا با ارزش‌ها، نهادها و سیستم‌های فکری بر کرامت انسانی، آزادی، امنیت، رهاسازی اجتماعی و برابری تأکید کنند. این پیام‌ها، جنبش‌های توده‌ای گذشته را به حرکت و می‌دارد و تاریخ نشان داده که در آینده نیز تکرار خواهند شد، هنگامی که کشورها از درون آرام هستند،

از استراتژی قدرت سخت به قدرت نرم تغییر کرده است. مسیر کنونی بیشتر قابل مقایسه با دکترین دو ستونی نیکسون در دهه ۱۹۷۰ است که ایران و عربستان سعودی به عنوان پلیس منطقه‌ای، منافع آمریکا را تأمین می‌کردند. به عنوان مثال از نفوذ کمونیست/شوروی به غرب آسیا و شمال آفریقا جلوگیری می‌کردند. باز هم تأکید می‌کنم که عاملی به نام ایالات متحده و غرب، در کل عامل ثانویه در سیاست‌های منطقه محسوب می‌شود.

بی‌نظمی کنونی، ساختار ترسناک بی‌نظمی در عراق و سوریه نتیجه بی‌کفایتی رهبران منطقه است. در غرب آسیا و شمال آفریقا نهادها، هنجارها، سیستم‌هایی که به صورت رسمی از جنگ و تخاصم جلوگیری کنند وجود ندارد. در اینجا هیچ منشور حقوق بشری که همانند اتحادیه اروپا، حقوق شهروندان را تأمین کند نهادینه نشده است.

اینجا هیچ بلوک اقتصادی منطقه‌ای همچون آسه‌آن در شرق آسیا یا اتحاد بولیواریایی

در آن می توانستیم درک بهتر بین مردم منطقه و ورای آن را افزایش دهیم. البته همچنان می توان امیدوار بود. همچنین سیاست امیدی که در بالا به آن اشاره کردم و می تواند آرزوهای مشترک ما را به یک آینده جدید ایجاد کند هم پایدار خواهد بود.

● احتمال واگرایی در خاور میانه بر اثر تشدید هویت های قومی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ما با معمای جالبی مواجه هستیم. از یک طرف هویت های ملی پس از دوره استعمار قدرتمند شده اند. نهادهای حکومتی، بوروکراسی ها، موزه ها، کتاب های مدارس، اشعار، موسیقی و کانال های رسانه های ملی همگی ایده انسجام ملی را تقویت کردند. همزمان این روایت های ملی به ظاهر طبیعی از پایین به وسیله فروملی گراها زائل شد. مورد کردستان نمونه برجسته این حرکت بود.

مجددا تاکید می کنم از زمان سایکس-پیکو نقشه غرب آسیا و شمال آفریقا تغییر جدی نداشته است. عراقی ها، سوری ها، اردنی ها و لبنانی ها هنوز در محدوده همان مرزها هستند.

اگرچه دولت-ملت ها در حوزه ایجاد یک اجماع ملی ضعیف بوده اند اما واقعیت این است که آنها همچنان بر مبنای این فرض که یک موجودیت واحد هستند عمل می کنند. یکی از راه های مقابله با تهدید بالکانیزه شدن، نهادینه سازی ساختارهای فدرالی و ایجاد روایت های ملی است که رقیق، مختلط، فراگیر، غیرایدئولوژیک باشد و به وسیله عملکرد نهادهای ملی و یک طبقه بوروکراتیک حرفه ای پشتیبانی شود.

اقدام دوم باید فراملی باشد؛ یعنی دولت های منطقه ای به خوبی متوجه شوند که باید به سمت همگرایی بیشتر روابط تجاری، برداشتن موانع ویزا و ایجاد گفتمان هویتی فراملی فراگیر و متکثر بروند که مخاطبش فارس ها، اعراب، ترکمن ها، سنی ها، شیعیان، مسیحی ها، یهودی ها، کردها، آشوری ها، دروزی ها و غیره باشد.

فستیوال های مشترک فرهنگی که به وسیله هنرمندان سعودی، ایرانی، ترک یا عراقی برگزار بشود کجا هستند؟ میادلات مدارس و دانشگاهی بین مدارس ترک ها و ایرانی ها کجایند؟ اینها هنر سیاست علیا و فلسفه تکثرگرایی است که تا حد ممکن تخصص ها را به حداقل برساند و نقاط کوری را که تدریحا در جهت اقدامات مخربشان می توانند مورد بهره برداری قرار دهند را خنثی می کند. اگر الان به این سمت حرکت کنیم داعش و القاعده های در

آینده وجود نخواهد داشت. □



قطعا در دنیای سیاستگذاری، حاشیه نشینی ضد روایت ها از تئوریسین های انتقادی، دانشمندان پسااستعماری یا پسااستارگرا ادامه پیدا خواهد کرد. دیدگاه ها به صورت آهسته ای تغییر می کنند و این تا حدود زیادی به ذهنیت انتقادی نسل جدید دانشمندان برمی گردد.

به نظر می رسد به صورت نهادی دانشکده مطالعات شرقی و آفریقا، محل تدریس کنونی من، به یک رویکرد پیشرو نسبت به منطقه نزدیک شده که هم به پیچیدگی مردمان و دولت هایش و هم به اثرات زبان آور سیاست های ناآگاهانه غربی در قبال این منطقه توجه دارد.

من همیشه حسرت می خورم، مخصوصا به دلیل کاستی های رشته و اقتصاد سیاسی غامضی که حول و حوش آن حقیقت زایی می کند؛ اینکه فقدان مجاری لازم مانع گفت و گوی فشرده بین دانشمندان در خود غرب آسیا و شمال آفریقا و اروپا و آمریکای شمالی می شود. از این رو ما در حال دور شدن از یک میدان حقیقی هستیم که

هنگامی که قراردادی اجتماعی بین مردم و حکومت ها وجود دارد که موجودیت هر دو طرف را در یک عمل متقابل تقویت می کند، امنیت به صورت ارگانیک از پایین به بالا، از جامعه به دولت و از آنجا به محیط گسترده تر بین المللی رشد خواهد کرد. این یک پروژه کلان برای نسل عرب ها، ایرانیان، مسلمانان، مسیحیان، یهودی ها، کارگران، دانشجویان، زنان، رهبران تجاری، کردها، ترکمن ها، آشوری ها، علوی ها، کارمندان، رهبران اتحادیه ها و غیره است.

● به نظر شما، تحولات کنونی امنیتی خاور میانه چقدر می تواند بر مطالعات امنیتی دانشگاهی تاثیر بگذارد؟

مطالعات خاور میانه کماکان از سیر تحولات منطقه عقب خواهد ماند. از نظر تئوریک کاملا فقیر است و از نظر روش شناسی واکنشی و از منظر مفهومی ضعیف است. رشته با افزایش اعطای بورسیه آموزشی به عنوان جریان اصلی ادامه پیدا می کند، امری که با عقل متعارف در هم تنیده شده و با ملاحظات سیاسی آلوده شده است.

مجددا تاکید می کنم از زمان سایکس-پیکو نقشه غرب آسیا و شمال آفریقا تغییر جدی نداشته است. عراقی ها، سوری ها، اردنی ها و لبنانی ها هنوز در محدوده همان مرزها هستند



آینده خاورمیانه در حال ساخته شدن است

مهران کامروا در گفت‌وگوی اختصاصی با «همشهری ماه» از جدال میان ملی‌گرایان و نیروهای گریز از مرکز می‌گوید

محسن فره‌بر تحولات عراق و سوریه سوالات بسیاری را پیرامون نظم سیاسی موجود منطقه‌ای در خاورمیانه مطرح کرده‌اند؛ نظمی که ملغمه‌ای از توافقنامه سایکس-پیکو و تلاش‌های برخی کشورهای منطقه برای کسب استقلال در اوایل و اواسط قرن بیستم بود. در حالی که با آغاز انقلاب‌های عربی امیدها برای دیدن نظم منطقه‌ای همکاری‌جویانه‌تر و طبیعی‌تر در پرتو دموکراتیک شدن قدرت و حکمرانی در خاورمیانه دوچندان شده بود اما با آغاز بحران سوریه و گسیل نیروهای تروریستی تکفیری و پس از آن تسری بحران به عراق، سراب بودن آن امیدها هویدا شد و آینده نظم و نسق کنونی منطقه در هاله‌ای از ابهام فرو رفت. دکتر مهران کامروا رئیس مرکز مطالعات بین‌المللی و منطقه‌ای دانشگاه جرج تاون قطر دکترای خود را در علوم اجتماعی و علوم سیاسی از دانشگاه کمبریج اخذ کرده و صاحب مقالات و کتاب‌های متعددی از قبیل «قطر: کشور کوچک، سیاست‌های بزرگ»، «خاورمیانه مدرن: تاریخ سیاسی پس از جنگ جهانی اول»، «انقلاب روشنفکری ایران»، «سیاست بین‌الملل خلیج فارس»، «اقتصاد سیاسی خلیج فارس» و غیره است. متن مصاحبه اختصاصی «همشهری ماه» با دکتر مهران کامروا پیرامون نظم و آینده خاورمیانه را در ادامه می‌خوانید.

که برای حدود یک قرن نقشه سیاسی و نظم امنیتی خاورمیانه را ترسیم کرده بود، اما گروه تروریستی دولت اسلامی شام و عراق (داعش) اخیراً این نقشه را رد کرده و بدعتی مذهبی خوانده است. به نظر شما چقدر این اتفاق تأثیرگذار خواهد بود؟

ارتباط دادن ادعاهای تروریست‌های داعش به غلط بودن توافقنامه سایکس-پیکو دشوار است. آنها صد سال دیر آمده‌اند. آنچه ما می‌بینیم ضعف دولت‌های سوریه و عراق است. خلایق که ایجاد شده شبیه به خلایق است که پیش‌تر رخ داد و دولت افغانستان در آستانه سقوط قرار گرفت. آنچه اهمیت دارد پویش‌های ساده سیاسی و نهادی است و بدعت‌وار بودن توافقنامه سایکس-پیکو. ظهور گروه تروریستی داعش و توانایی‌اش برای بهره‌برداری از شرایط، بیش از آنکه با مرزها و نقشه‌های سیاسی که یک قرن قبل ترسیم شده، سروکار داشته باشد، به ضعف اقتدار مرکزی سیاسی و نظامی در عراق و سوریه برمی‌گردد.

● به نظر شما کار کرد سایکس-پیکو در مدیریت نظم منطقه‌ای خاورمیانه چگونه بوده است؟

همان‌طور که می‌دانید توافقنامه سایکس-پیکو خاورمیانه را به حوزه‌های نفوذ بین فرانسه و انگلیس تقسیم کرد اما به‌طور واقعی مرزها را ترسیم نکرد و مرزهای کنونی خاورمیانه بیشتر از آنچه محصول توافقنامه سایکس-پیکو باشد، در سال ۱۹۲۰ ترسیم شد. طی قرن گذشته، مرزها منجر به ایجاد ملت‌ها و ملی‌گرایی‌های جداگانه‌ای شد. باید دید کدام یک قوی‌تر است؛ طمع و قدرت دولت اسلامی عراق و شام و نیرو و فشار ملی‌گرایی



وفاداری‌های محلی توانمند شده‌اند و در اطراف هویت‌های قبیله‌ای، قومی و زبانی سیر می‌کنند. پویش تعیین‌کننده دوم ما حس توانمندسازی جوانان و عدم تمایل آنها، اغلب به هر هزینه‌ای، در گردن نهادن به قدرت دولت‌های تحمیل شده است. ما این را مخصوصاً در مصر می‌بینیم که از طریق هواداران فوتبال به عنوان افراطی‌ها، سپس جوانان در میدان التحریر و پس از آن طرفداران اخوان المسلمین آغاز شد که در برابر دولت به رهبری نظامیان سر فرود نیاورده است. تحولات مشابهی در سوریه و عراق منجر به خیزش و قدرتمند شدن داعش شد. جوانان امروز در خاورمیانه نسبت به اسلاف خود در ۲۰، ۱۰ سال قبل بسیار متفاوت هستند. امروزه آنها بسیار کم‌صبر و تندرو هستند، در مقابل اقتدار نافرمانی می‌کنند- حتی در درون نهاد خانواده- و اغلب از متوسل شدن به خشونت جهت دنبال کردن اهدافشان شکی به خود راه نمی‌دهند.

● همان‌طور که می‌دانید، پیمان سایکس-پیکو

● برای شروع بحث می‌خواهم به تغییرات صورت گرفته طی یک دهه اخیر در منطقه اشاره کنم. خیزش مجدد شیعیان، انقلاب‌های عربی و بحث مجدد استقلال اقلیت‌ها (از مسیحیان قبطی در مصر گرفته تا کردها در عراق) به عنوان مولفه‌های نو ظهور در خاورمیانه جدید مطرح می‌شوند. اگر بخواهید فضای کنونی خاورمیانه را تشریح کنید، چه نمادها و الگوهای را می‌توان برجسته کرد؟ به تعبیر دیگر نیروهای تأثیرگذار در نظم کنونی خاورمیانه چه مولفه‌هایی هستند؟

به نظر می‌رسد خاورمیانه امروز، دستخوش پویش‌های مشابه بسیاری شده که اروپای شرقی در دهه ۱۹۹۰ به عنوان چالش‌های جدی برای دولت-ملت به وسیله گروه‌های قومی-زبانی فراملی تجربه کرد. در دهه ۱۹۹۰ تجزیه یوگسلاوی به چند دولت کوچک‌تر و تقسیم چکسلواکی به شکل جمهوری‌های چک و اسلواکی را دیدیم. به نظر می‌رسد فرآیندهای مشابهی در تعدادی از کشورهای خاورمیانه در جریان است، سوریه، عراق و یمن با تهدید تجزیه شدن مواجه هستند چرا که نیروهای گریز از مرکز عمیقاً ریشه‌داری دارند. دولت عراق هرگز به‌طور کامل از سقوطش در سال ۲۰۰۳ به خاطر حمله ایالات متحده و اشغالش ترمیم نشد و هرگز به‌طور کامل توانایی خود را اثبات نکرد. جنگ داخلی سوریه نیز دولت مرکزی دمشق را تضعیف کرده و صنعا همیشه در اعمال اقتدار خود بر سراسر یمن مشکلاتی داشته است. بنابراین ما قدرتیابی واحدهای کوچک‌تری را می‌بینیم که به وسیله

پویش تعیین‌کننده دوم ما حس توانمندسازی جوانان و عدم تمایل آنها، اغلب به هر هزینه‌ای، در گردن نهادن به قدرت دولت‌های تحمیل شده است

عراقی و سوری. اینکه کدام یک از این دولت‌ها می‌توانند انرژی و قدرت کافی برای مصون ماندن از داعش جمع کنند ظرف ماه‌های آتی مشخص خواهد شد. در همین راستا، اینکه دولت اسلامی عراق و شام فی الواقع بتواند یک نوع جدید دولت ایجاد کند که در برابر محک زمانه مقاومت کند هم همچنان یک علامت سوال بزرگ است.

● فکر می‌کنید کارکرد توافقنامه سایکس-پیکو یکی از منابع ظهور گروه‌های افراطی همچون داعش و القاعده است که نظم منطقه‌ای کنونی را به چالش کشیده‌اند؟

نه، فکر نمی‌کنم این امر به سایکس-پیکو برگردد. مرزهای مصنوعی بسیاری در اکناف جهان کشیده شده‌اند، جاهای دیگری در خاورمیانه و دیگر بخش‌های دنیا همچون آفریقا که در آن دولت‌هایی که به‌طور مصنوعی ساخته شده‌اند، در قدرت باقی مانده‌اند. ۳۰ سال قبل هیچ‌کس فکر نمی‌کرد که دولت عراق روزی فرو بپاشد، و ۴ یا ۵ سال قبل هیچ‌کس نمی‌توانست تصور کند که دولت سوریه با مشکلی تا این حد مواجه شود. بنابراین مشکل، توافقنامه سایکس-پیکو یا دیگر طرح‌های امپریالیستی برای ترسیم نقشه‌ها نیست. مشکل، قدرت روبه‌کاهش دولت مرکزی در عراق و شام در نتیجه جنگ، کشمکش داخلی و سوء مدیریت داخلی است.

● فکر می‌کنید امکان رخ دادن سناریوهای شبیه حوادث شسرق و مرکز اروپا بعد از فروپاشی امپراتوری اتریش-مجارستان یا تجزیه یوگسلاوی در بالکان برای خاورمیانه وجود داشته باشد؟

در این موقعیت، هر چیزی ممکن است. ما می‌بینیم تاریخ در حال ساخته شدن است و سمت‌وسوی این تحولات تاریخی می‌تواند به هر مسیری منتهی شود. دولت‌های عراق و سوریه در معرض تهدید تمامیت‌ارزی خود و تغییر و تحول هستند، با یک کردستان خودمختار و یک «خلیفه اسلامی» جایی در شمال عراق و سوریه، یادو دولت ممکن است قادر به ایجاد دوباره اقتدار مرکزی و اثبات دوباره خودش شوند.

● آمریکا همواره یکی از بازیگران تاثیرگذار در منطقه بوده است. تاثیر عزیمت ایالات متحده از خاورمیانه بر ریخت‌شناسی نظم آتی منطقه‌ای خاورمیانه چیست؟

ایالات متحده موجب سقوط و اضمحلال دولت عراق در سال ۲۰۰۳ شد. آنها برای سقوط صدام برنامهریزی کرده بودند اما برای تشکیل و بازسازی دولت بعدی عراق نه. فروریزی یا شکست دولت‌ها آسان است، اما قرار دادن آنها بر منوال قبلی آسان نیست. وقتی ایالات متحده عراق را ترک کرد، تمام نیروهای گریز از مرکز آزاد شدند و سراپا ماندن

دولت عراق مخصوصا با توجه به اختلافات داخلی سیاستمداران عراقی دشوار شد.

● شما سهم تداوم و تغییر را در نظم منطقه‌ای احتمالی آتی خاورمیانه چگونه می‌بینید؟ مشخصه‌های نظم منطقه‌ای آتی را چه می‌دانید؟

سخن گفتن درباره‌اش سخت است. چندین ماه آینده بسیار مهم خواهد بود. به‌طور مشخص، فوری‌ترین تحول به شکل تقسیم عراق به ۲ کشور جداگانه و همین‌طور سوریه ظاهر می‌شود. اگر این اتفاق بیفتد، دو دولت از قوی‌ترین دولت‌های خاورمیانه در اشکال قبلی دیگر وجود خواهند داشت و این پیامدهای مهمی برای نظم منطقه‌ای به همراه دارد. گفتن اینکه آن پیامدها چه هستند در این مقطع دشوار است.

● با وجود قدرت‌های مختلف تاثیرگذار منطقه‌ای بازیگران داخلی عراق چگونه قادر خواهند بود به اهدافی همچون شکل‌گیری دولت مستقل بپردازند؟

اگر عراق واقعا آن چیزی باشد که ما امروز می‌شناسیم تقسیم شده و یک موجودیت کردی مستقل از درون آن متولد شده، که با محذوبیت‌های زیادی مواجه خواهد بود، یکی از آنها تناقض بین ملیت کردی و مرزهای دولت جدید است (همچنین در خشکی محصور خواهد شد و زیست‌اقتصادی‌اش مورد تردید خواهد شد). در طول تاریخ چندین مورد از این کشورها مخصوصا در آفریقا وجود داشته‌اند که جوامعی ملی بیرون از مرزهایشان داشته‌اند. برای نمونه، امروزه لبنانی‌ها بیشتر بیرون از لبنان زندگی می‌کنند تا در داخل لبنان. این واقعیت - که بسیاری یا اغلب جامعه ملی بیرون از مرزهای ملی زندگی می‌کنند - می‌تواند یکی از دلایلی باشد که

پرسش برجسته

● با توجه به روندهای کنونی، نظم آتی خاورمیانه چه تاثیری بر صلح و امنیت بین‌المللی دارد؟

به‌طور واضح، خاورمیانه یکی از منابع تنش و نزاع در آینده قابل پیش‌بینی باقی خواهد ماند و این عواقب جهانی وسیع‌تری خواهد داشت. همچنین فروریزی دولت‌ها فرصت مهمی برای گروه‌های افراط‌گرا فراهم می‌کند که رشد کنند و خلاء عدم حضور اقتدار مرکزی را پر کنند. به همان مدت که اقتدار مرکزی غایب یا ضعیف باشد، ما احتمالا تداوم آشوب و درگیری در بسیاری از قسمت‌های خاورمیانه را خواهیم دید.

چرا کشور ضعیف است و با چالش‌هایی مواجه است. اما این به خودی خود، امکان شکل‌گیری کشور را کاهش نمی‌دهد.

● چقدر نظم منطقه‌ای آتی خاورمیانه می‌تواند یا باید بر اساس مشخصه‌های بومی امنیتی ساخته شود و نه بر اساس منویات قدرت‌های بزرگ؟

باز هم پاسخ به آن سخت است. به نظر می‌رسد ما در دوره فرا بومی‌گرایی هستیم. مردم در بخش‌هایی از خاورمیانه در یکسان دانستن خود با هموطنان خود متوقف مانده‌اند و در عوض خود را با هویت‌های محلی، طایفه‌ای، فرقه‌ها و همسایگان یکی می‌کنند. اینکه همه اینها چگونه در سال‌های آینده نقش ایفا خواهند کرد در شرایط فعلی یک پرسش ناتمام است.

● سیاست خارجی السیسی در قبال منطقه و روابط مصر با روسیه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در خصوص سیاست السیسی در قبال روسیه، بعید است که خیلی از سیاست خارجی مبارک در قبال مسکو متفاوت باشد. به‌طور خاص بیشتر مودت‌آمیز و رسمی خواهد بود اما لزوماً عمیق و گرم نخواهد شد. همان‌گونه که در جریان مذاکرات آتش‌بس از سوی مصر بین اسرائیل و حماس در غزه دیدیم، سیاست خارجی مصر تحت ریاست السیسی به اولویت‌ها و اهداف ایالات متحده نزدیک است. این الگوی مشابه احتمالا در خصوص سیاست خارجی مصر در قبال دیگر بازیگران و تحولات بین‌المللی که شامل روسیه هم می‌شود تکرار خواهد شد.

● با توجه به پیروزی رجب طیب اردوغان در انتخابات اخیر ترکیه، لطفاً دیدگاه خود را راجع به سیاست خارجی ترکیه بیان کنید. آیا بیشتر شاهد تغییر خواهیم بود یا تداوم؟

اردوغان به عنوان یکی از تاثیرگذارترین شخصیت‌های سیاسی ترکیه پس از آتاتورک آمده است. پس از پیروزی در انتخابات‌های پی‌درپی، یعنی ابتداء پارلمان و سپس از طریق آراء مستقیم مردم؛ او احتمالا نسبت به جایگاه خود احساس اطمینان بیشتری دارد و به دنبال سیاست خارجی و داخلی‌ای خواهد بود که خود مناسب بداند. این شامل یک سیاست خارجی قوی‌تر و مطمئن‌تر خواهد شد که در قبال ناتو و ایالات متحده اتخاذ می‌کند و هراسی از اتخاذ مقدار مشخصی از استقلال بیشتر به خود راه نخواهد داد؛ وقتی پای منافع جمهوری ترکیه در میان باشد. این خلاف آنچه ما در سال‌های اخیر شاهد بودیم نیست، به عبارت دیگر سیاست خارجی ترکیه احتمالا به شکل فزاینده‌ای تغییر نخواهد کرد، اما بیشتر به بازتاب اولویت‌ها و ترجیحات رئیس‌جمهور منتخب جدید نزدیک‌تر خواهد شد. □

اگر عراق واقعا آن چیزی باشد که ما امروز می‌شناسیم، تقسیم شده و یک موجودیت مستقل از درون آن متولد شده، که با محذوبیت‌های زیادی مواجه خواهد شد. یکی از آنها تناقض بین ملیت کردی و مرزهای دولت جدید است